

هدفهای تربیت اسلامی

۴- هدفهای تربیت بر مبنای امر و نهی خداوند

دستورات ادیان و هم‌دین مبین اسلام بصورت امر و نهی است. هر آنچه بنفع بشر در دنیا و در آخرت ما را بانجام آن امر کرده و از هر چه که به ضرر انسان در دنیا و در قیامت هست نهی فرموده‌اند. هدف تربیت اسلامی هدایت افراد به اجرای اوامر الهی و خودداری از ارتکاب

باسباس خداوند در شماره‌های قبلی تحت عنوان طبقه بندی هدفهای تربیتی مباحثی درج شده‌است و این سخن دنباله آنهاست.

طرح طبقه بندی برای آنستکه انسان بدانند در وضع نسبی کدام کارش مهم‌تر است تا آنرا جلو بیندازد و کدام مساله در درجه بالاتری از اولویت است تا آنرا بیشتر مورد توجه قرار دهد.

مالدار که اموالی مشمول زکوه دارد، و بعد نصاب رسیده، بایستی مطابق امر، زکوه آترا بپردازد. بنابراین بعضی عبادات نه تنها کمکی برای تهیه خوراک و پوشاک و مسکن نیست بلکه عکس آنست. و از جمله زکوه فطره را بایستی از خوراک متداول پرداخت نمود. یا درازاء کفاره روزه‌ای که عملاً" افطار شده، بایستی شصت مسکین طعام داد.

بعضی از اوامر عبادی را، نظیر نماز و حج، چنانچه کسی انجام ندهد، در محاکم اسلامی مجازاتی ندارد، اما اگر کسی علناً" روزه خواری کند یا زکوه مال را ندهد از سوی محکمه قابل تعقیب و مجازات است. امر خداوند درباره نماز و زکوه چنین است:

(۱) "و نماز بیا دارید و زکوه بدهید و بسا خدا پرستان حق را پرستش کنید."

برخی از اوامر الهی در مورد واجبات بصورت فعل امر است چنانچه درباره نماز و زکوه گذشت اما پاره‌ای اوامر مستقیماً" با فعل امر صادر نگشته و تشریح شده است. درباره حج چنین است (۲)... و مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است. بر هر کسی که توانائی رسیدن بدانجا یافت....

امر در مورد روزه چنین است (۳): ای مومنان نوشته شد بر شما روزه

بعضی اوامر الهی، عمل جزئی معینی را که بتوان گفت از قبیل واجبات است نمی‌رساند اما میدان سخن گسترده و شمول آن زیاد است بطوریکه حتی واجبات را در بر می‌گیرد. از جمله آنها این اوامر است (۴): ای مومنان ایمان آورید بخدا و رسولش: که از این دعوت خداوند متوجه

نواهی می‌باشد. و بر این اساس وظیفه دستگاه تعلیم و تربیت اینستکه شاگردان را به اوامر خداوند آشنا سازد، و عادت به انجام اوامر و فرائض را در آنها ایجاد کند. و همچنین منہیات را به آنان بشناساند و عادت به مخالفت در برابر آنها را که مطابق با لذات است در شاگردان بوجود آورد.

این کار تمام عمر یک انسان را فرامی‌گیرد زیرا هر فردی تا پایان عمر دستخوش هجوم تمایلات و هواهای نفسانی است و باید با آن حالات پیکار کند. اجرای اوامر الهی ممکن است برای آدمی زحمت آور باشد ولی او بایستی این زحمات را بپذیرد.

ممکن است کسی بگوید اگر کار تربیت در تمام عمر انجام اوامر است پس چه وقتی به شغل و حرفه بپردازد و خوراک و پوشاک و مسکن خود را تهیه نماید. جواب اینستکه این تلاشها نیز امر خداوند است، و حدود و میزان دارد و آن حدود را خداوند اعلام داشته و رسول الله و ائمه هدی و ولات امر (فقها) به تبلیغش پرداخته‌اند. وقتی کوششها بر طبق آن میزانها باشد اجرای امر است و طاعت الهی است اما همیشه از حد و مرز عدول کرد و از اندازه معقول گذشت دیگر به ارتکاب نواهی می‌انجامد و گناه و ردیلت است. بعضی از اوامر عبادی و واجب هستند و رابطه‌ای مستقیم با تدارک خوراک و پوشاک و مسکن ندارند. این عبادات صرفاً" برای رضای خداوند انجام میشوند و برای دریافت مزد نیستند. مثلاً" هر فرد بایستی نمازش را که ۱۷ رکعت است هر روز شخصاً" بخواند، روزه‌اش را در صورت سالم بودن و مسافر نبودن در ایام ماه مبارک رمضان شخصاً" بگیرد. شخص

میشویم که ایمان درجات و مراحل دارد، گفتن شهادتین مرحله مقدماتی است. ایمان را هم بازبایستی ایمان آورند یعنی تلاش کنند بیشتر عبوریت کنند. بیشتر معرفت حاصل نمایند. و در هر مرحله‌ای که هستند نمانند و اکتفا نکنند که سیدالشهدا پس از آنکه هرآنچه نزد ما انسانها در دنیا عزیز می‌نماید داده‌اند متذکر بذکر خدایند و سری را که چند لحظه بعد

دادید آنرا بنویسید و نویسنده مطمئنی آنرا بنویسد ... و آن کس که وام دهنده است املایش را بگوید و تقوی را هم مرئی دارد ... و اگر صاحب حق سفیه است ... دو شاهد گرفته شود ... : یا (۱۰) : هر گاه به نماز قیام می‌کنید صورت خود را و دستها را تا مرفق بشوئید و به سر و پاها مسح بکشید ... : یا (۱۱) به پیمان وفا کنید زیرا مورد پرسش قرار می‌گیرد.



بعضی اوامر به گونه‌ی است که شامل یک عمل جبرانی متقابل و رفتار بسیار جزئی هم میشود. نمونه این امر اینست (۱۲) هر گاه کسی شما را ستایشی کند، شما نیز باید به ستایشی بهتر از آن پاسخ دهید یا اقلًا "مشابه آن را رد کنید، زیرا خداوند به حساب هر چیز خواهد رسید :

وقتی قرار باشد فرد مسلمان بدین دستور عمل کند. اگر کسی حتی ضمن عبورش سلامی به او کرد بایستی جوابش را نیکوتر بدهد. و هر احسانی را که از هر کس دید بلاجواب ننهد رعایت کردن اینگونه روابط انسانی و مبادله عواطف موجب استحکام زندگی جمعی و زندگی گروهی است و جوامع غیر مسلمان هم به اهمیت این برخوردها کمال لطف آمیز در مدیریت واقف شده‌اند و آن را معمول میدارند.

خواهد رفت باز هم بسجده می‌نهند و "راضی هستم به رضای تو" می‌گویند

اوامر کلی دیگر از این قرارند (۵) : ای مؤمنان تقوی پیش گیرید و بجوئید بسوی او راهی را : یا (۶) ای مؤمنان بپا دارنـده عدالت باشید : یا (۷) : ای مؤمنان صبر کنید (در کار دین) و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید . باشد که رستگار گردید یا (۸) : ... همگی در اطاعت خداوند مجتمع شوید و از گامهای شیطان پیروی نکنید.

اوامر دیگری هست که شمول آنها به اندازه آیات فوق نیست و رفتار محدودتری را انسجام میدهند نظیر این فرامین (۹) ای مؤمنان هر گاه وامی را برای مدت معلومی به کسی

دیگران راه صوری دعوت نماید و... یا - نماز
بپا دارد، روزه بگیرد، زکوه بدهد، حج بجا
آرد و... یا اگر وامی داد یا گرفت آنرا بنویسد
به تحیت ها و هدایتها پاسخی نیکو تر بدهد
و اگر کسی به مجلسی که او در آنجا هست وارد
شد جا برایش باز نماید و...

همه این امور و اوامر، مسائل انسانی است و
مربوط به زندگانی فردی و جمعی می باشد و
آموزش می خواهد.

و جای آموزش و آشنا ساختن مسلمانان به این
هدفها از دبستان تا پایان دانشگاه واز بازار و
مزرعه و محل کسب تا مسجد و از کارمندی - جز
اداره تا بالاترین مقام سیاسی و قضائی است.
دنباله مقاله انشاء الله منتهیات (آنچه خداوند
نهی فرموده است) خواهد بود.

(۱) بقره ۲/۴۲ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَبُوا
مَعَ التَّارِكِينَ .

(۲) آل عمران ۳/۹۶ ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...

(۳) بقره ۲/۱۸۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الصِّيَامُ ...

(۴) نساء ۴/۱۳۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ
رَسُولِهِ ...

(۵) مائده ۵/۳۵ نساء ۴/۱۳۵

(۷) آل عمران ۳/۲۰۰ بقره ۲/۲۰۸

(۹) بقره ۲/۲۸۱ مائده ۵/۶

(۱۱) اسراء ۱۷/۲۴ نساء ۴/۸۶

(۱۳) فصلت ۴۱/۳۹ إِنَّ الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي آيَاتِنَا

بعضی آیات و عبارات قرآنی بصورت امری
صادر شده و در آنها فعل امر بکار رفته است اما
برای انسان گستاخ و خودسر نهیدیدی است برای
اینکه آنطور عمل ننماید. از جمله (۱۳) :
آنانکه در آیات ما سخت راه کفر و عناد پیمودند
از نظر ما پنهان نیستند، آیا کسی که روز قیامت
در آتش دوزخ درافتد بهتر است یا آنکس که
(از عذاب) ایمن است ؟ آنگاه چنین
می فرماید : هر چه می خواهید بکنید که خدا به
تمام اعمال شما آگاه است .

یامی فرماید (۱۴) (ای رسول پس از اتمام حجت)
واگذار اینها را (کافران را) تا به حیوانیت فرو
روند و بیبازی دنیا سرگرم باشند تا روزی که
وعدا ما شبه آنان داده شده است برسد .

اینگونه امر که هشدار دهنده و تهدید آمیز است
در نظم و نثر فارسی هم داریم . مثلاً : بگذار تا
بیفتد و ببند سزای خویش

رسول خدا نیز با جملاتی که لحن امری دارند
امت را به اموری که به خیر و صلاح آنانست
ترغیب می فرمایند از جمله (۳) نیک خوئی کن و
خاموشی طولانی گزین ، قسم ، بخدائی که
جان من بدست اوست خلائق زینتی مانند آن
ندارند . یا حضرت علی می فرمایند (۱۵) فخر-
فروشی را فروگذار ، و بزرگ بینی خودت را
سریز بر نما .

از این بحث نتیجه میشود که هر آنچه امر
خداوند است ، اجرا کردن آن بمنزله یک هدف
تربیت است . و اوامری را که ذکرش رفت میتوان
بصورت زیر عنوان اهداف تربیت بیان داشت که
اهداف تربیت اسلامی اینست که فرد مسلمان (اعم
از دانش آموز و غیره) تقوی حاصل کند ، ایمان
آورد ، متذکر به نعمت الهی باشد ، صبر کند و

صحبت از اختلالات رفتاری و روانی و ریشه‌کنی آنها در جامعه‌است که ما با جامعه سالمی روبرو شویم. مسئله اختلالات رفتاری در این فرم جدید برخورد جدیدی که روانشناسی و روانپزشکی با مسائل رفتاری دارد گفته میشود که شروع اختلالات رفتاری معمولاً از کودکی است و ادامهاش تا سنین بلوغ و بعد از آن گاهی ادامہ پیدا میکند. شخصیت‌های متکامل این فکر مطرح میشود که اگر ریشه اغلب اختلالات در کودکی آغاز میشود یا ریشه در ارتباطات زمان کودکی دارد البته اینکه من می‌گویم اغلب معنی‌اش این نیست که اختلالات عضوی که هیچ ارتباطی با مسائل کودکی ندارد یک ضربه مغزی یا یک نارسانی عملی سلول‌های مغز یا یک عفونت مغزی یا یک عقب ماندگی ذهنی ژنتیک وارثی. این که مسلم است ارتباطی با مسائل ارتباطی و سطحی کودک ندارد من منظورم آن قسمت نیست بلکه بیشتر مسائل عاطفی و بیشتر آن بحثی است که تحت عنوان نروز NERVOUS دسته بندی میشود نروز هایشتر اختلالات رفتاری نیستند که ریشه در روابط محیطی و مسائل محیطی و رفتاری دارند و غالباً ریشه اساسی‌اش از طرز رفتار در زمان کودکی و مسائل محیطی زمان کودکی گرفته میشود. صحبت حالا اینستکه ما این شناختی را که از اختلالات روانی داریم واکثراً آنرا منوط می‌کنیم که در زمان کودکی شروع میشود، این اهمیت را دارد که ما تشخیص سریع این اختلالات را در دوره کودکی بدهیم باین دلیل که اگر پیشگیری از دوره کودکی



بهبود روانی

شروع بشود دوفایده دارد یکی اینکه آدمی به بزرگی میرسد درحالیکه دیگر مختل نیست و سلامتش راکسب کرده ومی تواند کارایی و راندمان لازم را به جامعه بدهد ویکی کم خرج تراست برای اینکه مسائل راه راجد را آغاز ما بآن روبرو شویم با اندک فعالیت درمانی و مسائلی که لازم است برای ریشه کنی یک اختلال می توانیم حلش کنیم ولی وقتی که مزمن شد و به بزرگی رسید آنوقت باید مخارج زیادی را متحمل بشوید ونتیجه کم . اینکه شروع بیماری از کودکی است . مسئله پیشگیری در این سن هم از نظر مخارج کم وهم از نظر سرعت ونتیجه ای که در بهبودی دارد مطرح می شود .

در گذشته گفته می شد کودک یک موجود قابل انعطاف است در آن سیستم روانشناسی قدیم یعنی مثل موم می ماند توی دست شما به هر جورش که بخواهید می توانید در او تغییر بدهید و به هر گونه که می خواهید می توانید روی او اثر بگذارید و حک کنید اما در روانشناسی دینامیک وجدید صحبت از این نیست که کودک تو مشت است و هر جور که دلتان می خواهد درش می آورید ، اینجور نیست یعنی یک عامل حیاتی و زنده و دارای دفاع است که در برابر هر رفتار اجتماعی و فردی عکس العمل نشان میدهد چیزی که هست شاید این عکس العملها متفاوت است با آن چیزی که ما در ذهنمان داریم یا شبیه رفتارهای بزرگها می خواهیم مقایسه اش بکنیم . ولی اینجور نیست که این موجود انسانی که کوچک است ولی انسان است یعنی در حقیقت یک انسان کوچک است یک بزرگ کوچک است هیچ فرق دیگری ندارد .

بنابراین توجه داشته باشید که اگر این عنصر را یعنی این کودک را بعنوان یک

عنصر دینامیک و در حال رشد و دارای عکس- العمل نسبت به مسائل رفتاری بشناسیم اینجاست که مسئله از همان آغاز کودکی و توجه به مسائل رفتاری برای تاءمین بهداشت روانی و سلامت فکری از آغاز کودکی مطرح میشود . همینطور که در مسائل جسمی و تامین سلامت بدنی اگر قسمتهای مختلف بدن با هم هماهنگی نکنند و تطابق نداشته باشند اختلالات جسمی پیدا میشود در مسائل روحی و ذهنی لازم است تا ما به سلامت فکر برسیم یعنی در حقیقت ما باید در انگیزه های غریزی کودک یک تعادل داشته باشیم ، اگر این انگیزه ها منحرف شد و شما با اختلال رفتاری مواجه هستید طبیعتاً اینجوری است که وقتی غریزه در جهت طبیعی جریان پیدا میکند و رشد می کند شما با یک رفتار سالم روبرو هستید و وقتی که منحرف میشود شما با یک رفتار غیر عادی روبرو هستید . گاهی در این انحراف غرایز یک واپس زدگی ، عقب راندن بوسیله شخص بعنوان انتخاب یک مکانیزم یک وسیله دفاعی در برابر این انحرافی که حاصل شده ، پیدا میشود ، که این ظاهر مسئله را حل می کند و ما را از انحراف باز میدارد ولی خود این روشی که برای جلوگیری از انحراف بکار رفته خودش انحراف است .

مکانیزم دفاعی همان چیزی است که اسمش اصلاً " مرض است . توجه بفرمائید که اگر ما بتوانیم با مسائل رفتاری کودکان با توجه به این ریشه یابی که غالباً " انحرافات از مسیر حرکت غرایز صورت گرفته روبرو بشویم ، آنوقت راه مبارزه با آنها برابمان آسانتر میشود . در این قسمتی که من دارم راجع به انحرافات

دارد مخصوصاً " جامعه های سنتی و مخصوصاً " جامعه در شرق که خانواده بعنوان یک واحد بسته مثل زنجیری که حلقه هائی به هم دارد در کشورهای سنتی اعضای خانواده حلقه های یک زنجیر مرتبط بهم هستند . روابط خانوادگی منافع اقتصادی را تحت الشعاع قرار می دهد . یعنی یک فامیل بعنوان یک واحد تولیدی بحساب می آید ، آنطور که معمولاً در غرب است یک خانواده بعنوان یک واحد مستقل که اقتصاد هم جزئی از آن است ولی تحت الشعاع مسائل خانواده قرار میگیرد ، در چنین خانواده - هائی وجود بیماری روانی در یکی از اعضا دیگران را تحت تأثیر قرار میدهد ، یعنی یک

غرائز صحبت می کنم ، مسلماً توجه داریم که سهم بزرگی از بیماری های روانی کودکان جزو این گروه نیستند ، مثلاً " عقب ماندگی های ذهنی که سهم بزرگی از اختلالات روانی کودکان را تشکیل میدهد درست است که جزو مسائلی است که در بهداشت روانی زمان کودکی باید با آنها توجه بشود ولی درارتباطات محیطی و عاطفی کمتر علت یابی میشوند. در زمینه عقب ماندگی های ذهنی بیشتر مسائل جسمی و ارگانیک وارثی است تا مسائل محیطی البته فقر ، تغذیه بد ، کمبود پروتئین ، کم شدن تحرکاتی که برای آگاهی لازم است ، همه اینها میتواند ایجاد عقب ماندگی های نسی بکند ولی عقب - ماندگی های خفیف و آنهائی که در بین گروههای مرزی و بینابین هستند بیشتر عوامل محیطی مطرح است ، بنابراین در این بخش یعنی در عقب ماندگی های ذهنی که سهم زیادی از اختلالات رفتاری کودکان ما را دارد ، اگر بتوانیم زود متوجه عقب ماندگی ذهنی آنها باشیم با شناختی که از نظر علمی امروز نسبت به این مسائل وجود دارد و اندازه گیری سطح هوشی بچه ها و ارزیابی وضع رفتاری آنها می توانید آنها را کلاسه بکنید ، تقسیم بندی بکنید و وقتی که تقسیم بندی حاصل شد مطابق با این تقسیم بندی به همه شان سرویس بدهید و اکثر اینها یعنی از گروه متوسط به بالا تعلیم پذیر هستند و می توانند با قرار گرفتن در یک تعلیمات استثنائی تبدیل به آدمهای خودکفائی بشوند که هم بار از روی دوش خانواده برداشته شود و هم در جامعه بتوانند بار سبکی از جامعه را هم بردارند . در وضع فعلی که جامعه بشری



حلقه را که شما تکان بدهید همه حلقه ها صدایشان در می آید از آنجائی که خانواده بین خودشان جدائی قائل نمیشوند ، همانطور که کلیه ماها اینطور هستیم ، بیماری یک فرد بیماری عموم افراد خانواده را بدنبال

به پزشک مراجعه میکند ، حاضر نیست بچه را متحمل بشود در صورتیکه یک مادر ایرانی تا وقتی که میتواند تحمل میکند ، آنوقتی که دیگر نتوانست به پزشک مراجعه میکند . اینجاست که غالباً در کلینیک با بچه‌های بیمار روبرو هستیم که بیماریهای مزمن را دارند نه بیماریهایی که شروع شده مراجعه سریع کودکان عادی به طبیب یکی از توصیه‌های اساسی بهداشت روانی کودکان است علی‌الغالب که سبب رفتار غیر عادی در کودکان میشود همانطور که عرض کردم همیشه یک علت جسمی نیست یعنی دستگاه‌های مختلف بدن طفل وقتی مختل میشود ممکن است به اختلال رفتار منتهی بشود ولی خیلی مواقع عوامل محیطی اش ارتباطاتی که والدین باهم دارند ، یا مریبان و همسالان کودک با او دارند ، می‌تواند منشاء تاثیر باشد و یک رفتار غیرعادی را بوجود بیاورد و گاهی ترکیب این دو عامل جسمی وهم عامل روحی می‌تواند اینکار را بکند . بنابراین عوامل اجتماعی مثل فقر ، کمبود غذایی ، عدم تحریک استعدادها یا عدم امکانات لازم برای اینکه هرکسی از استعدادهایش بهره‌برداری کند و همچنین عوامل خانوادگی در اینها می‌تواند موجب نارسائی‌های جسمی باشد . مثل وقتی که سلول‌های مغزی این نارسائی را نشان می‌دهند . اگر این مسائل در علت شناسی رفتار - های غیر عادی مورد بحث قرار می‌گیرند خودش یک توصیه‌ای را بدنبال می‌آورد ، اینکه فقط روانپزشکان و پزشکان نیستند که باید در این مسائل دخالت کنند ، روان پزشک و روانشناس و مددکار اجتماعی مسئول امور تربیتی و مددکار و خانواده همه باید در یک گروه به جنگ رفتاری بروند .

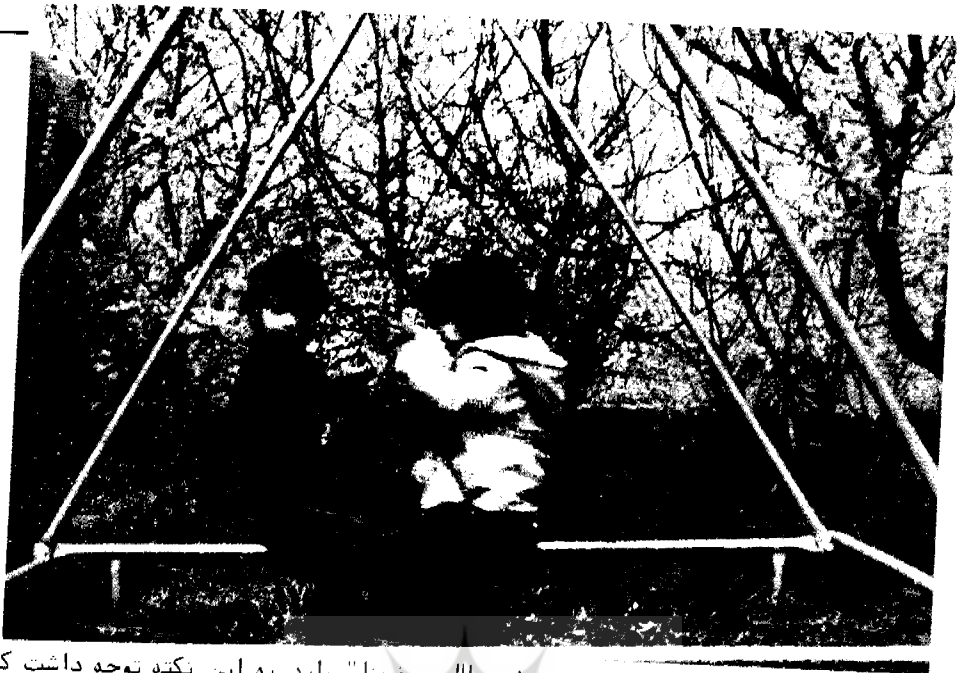
خواهد داشت و سعی خواهند کرد که آن را حتی - المقدور یعنی آدم بیمار را از همسایگان و بقیه مخفی نگه دارند و تا آنجائی که می‌توانند از مراجعه به پزشک و بیمارستان خودداری می‌کنند . مخصوصاً در مورد بچه‌ها این امر صادق‌تر است ، چون همه فکر میکنند هنوز وقت دارد برای معالجه . اصلاً پوئشاندن اینکه یکی از حلقه‌های داخل خانواده معیوب شده در اختلالات روانی هنوز در فرم فرهنگی ما مطرح است اینجاست که می‌بینیم دیر مراجعه میشود . عدم مراجعه به پزشک در کودکان بعلت اینکه فکر میکنند وقت کافی هنوز برای معالجه شان هست بیشتر است . البته قبول داریم که در این سالهای اخیر کنجکاوی مردم نسبت به مسائل روانی بیشتر شده است و بهمین نسبت نیازشان بیشتر شده - با آشنا شدن با مسائل و شاید جایش همین سمینارها و این نوع آگاهی دادن - هاست که ما باید بکوشیم حالا که مردم کنجکاو شدند مسائل را بگیرند و بفهمند که بچه عقب مانده با بچه‌های عادی چه فرقی دارد یا رفتار عادی با رفتار غیر عادی چه فرقی دارد ، ما در دادن این آگاهی به آنها بعنوان یک وظیفه بهداشت روانی باید کمک بکنیم ، البته این وظیفه را وقتی با کشورهای پیشرفته و فرهنگ غربی مقایسه می‌کنیم یک تفاوت اساسی دارد در فرهنگ غربی بعلت اینکه این آگاهی بالاست بنابراین افراد خانواده زودتر متوجه اختلالات رفتاری کودکان میشوند . دوم اینکه تحمل یک مادر غربی با فرهنگ غربی نسبت به یک مادر شرقی نسبت به پذیرش و تحمل اختلالات رفتاری کودکان کمتر است . یعنی او بمحض اینکه بچه دچار اختلال رفتاری میشود بی‌طاقت میشود و

در کودکان

مراقبت پدر و مادر از کودکان خود و فداکاری و از خود گذشتگی در برابر آنها، از زیباترین جلوه های زندگی است. پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ مریبان خستگی ناپذیری هستند که بدون هیچ چشم داشت بلا وقته نگران رشد و پیشرفت منظم فرزند و فرزند زاده خود هستند.

وقتی که بچه به سن مدرسه می رسد به جز کارها و تکلیف های مدرسه ای، جنبه های گوناگون دیگری هم بسته به امکاناتی که وجود داشته باشد، مورد توجه پدر و مادر قرار می گیرد: زبان بیگانه، نقاشی، شنا و غیره. دانش آموز جوان باید دائما "دل واپس و نگران موفقیت یا عدم موفقیت خود در همه این زمینه ها باشد. تلاشها، از بهترین انگیزه های پدر و مادر سرچشمه می گیرد. تردیدی نیست که همه این پیشرفت کند و، هر چه زودتر، قابلیت ها و استعداد های او را (که گاهی هم تنها فرزند است) کشف کنند. همه این تلاشها درست و مفید است. چه بتواند مثلا " به زبان خارجی صحبت کند و بدون ترس به استخر بیرد و شناکان خود را به طرف دیگر آن برساند. و روش است که توانائی و هنر، همیشه احترام انگیز است. به جز این، وقتی که وقت بچه، به این ترتیب و با کارهای سالم پر شود، دچار بیگاری (که سرچشمه بسیاری از رفتارهای ناشایست است) نمی شود و امید پدر و مادر خود را - که میخواهند بچه ای پرازنده و موفق داشته باشند - بر یاد نمی دهد.

پرویز نسیم‌هریاری



ضمناً" باید به این نکته توجه داشت که کار اصلی در این مورد به عهده پدر و مادر است. ولی اگر شما از پدر و مادرها بپرسید که برای پیشرفت تفکر بچه های خود چه تلاشی کرده اند معمولاً "به پاسخ راضی کننده ای برخورد نمیکنید اغلب، در برابر این پرسش، خیلی صادقانه دچار حیرت میشوند، زیرا مردم نمیخواهند بپذیرند که تفکر آدمی را هم میتوان، همچون بازی تنیس و یا هنر خیاطی، تمرین داد و بهتر کرد. کسانی هم هستند که گمان میکنند وقتی بچه به زبان و ورزش مشغول باشد، به خودی خود به پیشرفت تفکر او کمک میشود. این البته درست است و کسی نمیتواند منکر این حقیقت باشد که هر آگاهی، هر دانش و هر جنبه ای از هنر، میتواند در اندیشه و تفکر آدمی اثر بگذارد و کمکی برای تکامل آن باشد. ولی، بحث اصلی در این است که اگر فرد، بدون تکامل همه جانبه تفکر خود، با زیر و بم دانش و یا هنری آشنا شود، در آینده هم، تنها در همان زمینه میتواند درکی خوب داشته باشد.

آشنا کردن بچه با ورزش و غیر آن و ایجاد مهارت نسبی در آنها، خیلی خوب است، ولی این، هنوز مهمترین آنها نیست. مهم ترین مسئله ای که می تواند برای کودک آینده ساز باشد، توجه به قدرت تفکر او و پیدا کردن راه پیشرفت آن است. روانشناسان و آموزگاران که دائماً با دانش آموزان کوچک سر و کار دارند، همیشه از وجود این حقیقت نگرانند که همه بچه هایی که سه سال درس خوانده اند، نمیتوانند به نحوی روشن، توانائی فکری خود را ظاهر سازند، توانائی که بدون آن، امکان موفقیت در شرایط ورود به زندگی وجود ندارد. گمان نکنید که این وضع تنها مربوط به دانش آموزانی می شود که از درس عقب مانده اند، بلکه آنهايي را هم که خوب درس می خوانند در بر میگیرد، از طرف دیگر، همه بزوهشها نشان داده است که در این سن (سه سال اول دبستان) همه بچه ها، امکانهای بالقوه فراوانی برای تکامل فکری دارند که میتوان و باید آنها را برانگیخت و بیدار کرد.

کمبودهای خود را نسبت به همسالان ، با بزرگ شدن جبران کند : اگر بلند قد نیست قد بکشد و اگر لاغر است چاق بشود ، ولی در مورد تفکر و اندیشه ، این وضع پیش نمی‌آید . کسی که در بچگی نمی‌تواند خوب فکر کند ، باید برای انتخاب راه خود ، دائما " به بزرگترها متکی باشد ، ولی این اتکا همیشه وجود ندارد . کسی که اتکالی بار آمده است و همیشه با تکیه بر عصای دیگران راه رفته است ، هر جا و هر وقت که تکیه گاه خود را از دست بدهد ، در می‌ماند و دچار دردسر می‌شود .

خیلی از پدر و مادرها امید دارند که وقتی کودک خود را به دبستان فرستادند ، بتوانند راه فکر کردن را یاد بگیرد . البته ، این یک واقعیت است که مدرسه ، اندیشیدن را پیش می‌برد . ولی باید توجه داشت که در مدرسه ، این جنبه جزئی از یک کلیت است ، چرا که کار معلم ، تنها پرداختن ، به این مسئله نیست : او باید خیلی چیزها به بچه بیاموزد و توانائی‌های گوناگونی را در او به وجود آورد (حساب کردن ، نوشتن ، خواندن و غیر آن) . از طرف دیگر ، به خاطر زیاد بودن تعداد افراد (در هر کلاس بیش از ۴۰ نفر) ، برای معلم ، امکان توجه به هر دانش آموز جداگانه وجود ندارد . به این نکته هم باید توجه داشت که به خصوص سه سال اول دبستان ، سالهای سرنوشت‌ساز از لحاظ تکامل فکری کودک است و اگر این فرصت از دست برود ، جبران آن بسیار دشوار و تقریباً ناممکن است .

این دشواری ، به خصوص از این بابت بیشتر می‌شود که کار بچه‌ها در دبیرستان زیاد است و باید مواد درسی زیادی را فراگیرند . دانش -

در زندگی ، اغلب شاهد مواردی هستیم که وقتی برای کسی حادثه‌ای پیش آید و از کار تخصصی خود جدا شود ، به سختی میتواند خود را با کار تازه‌ای سازگار کند . در حالی که ، اگر تفکر او در جهت‌های مختلف پیش رفته باشد ، هیچ کار تازه‌ای او را نگران نمیکند و در زمانی کوتاه ، خود را با وضع تازه تطبیق میدهد و بر آن مسلط می‌شود .

حتی تسلط بر یک زمینه خاص هم ، بدون رشد همه جانبه تفکر ، ممکن نیست . میتوان بر یک کار عادی مسلط شد و یا مثلا " زبانی را فرا گرفت ولی اگر کسی بخواهد در همان زمینه مورد علاقه خود آفریننده باشد ، ذهنی خلاق داشته باشد و بر محیط خود اثر بگذارد ، به رشد فکری در حد بالای خود نیاز دارد . شما مطمئن باشید که یک ریاضی دان بزرگ و یک صنعت کار مینکر مسلما " دارای چنین خصلتی هستند .

ممکن است گفته شود که اینها مربوط به آدمهای بزرگ است و مربوط به زمانی است که رشد کرده اند و عاقل شده اند . بی شک ، این مطلب درست است ، ولی تجربه نشان داده است که این استادان در کودکی هم ، در میان هم سالان خود ، به خاطر هوش خود و توانائی درک سریعتر متمایز بوده اند . همین هوش و همین توانائی درک سریعتر موقعیتهاست که موجب موفقیت آنها میشود ، و مگر هوش ، همان تفکری نیست که خوب تکامل یافته باشد ؟

بر این نکته باید تاءکید کرد که وقتی از دیدگاه سنی به تکامل فرد می‌نگریم ، بین خرد و جنبه‌های دیگری مثل قد و وزن ، تفاوت اصولی وجود دارد . آدمی ممکن است خیلی

اگر مجهول را کم می‌کند و اگر بسنگی بین فرض و حکم مسئله را از دست می‌دهد، روشن است که وضع رویه راهی ندارد. موردی هم که دانش‌آموز مسئله را درست حل می‌کند، ولی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا این نتیجه را به دست آورده‌است، باید هشدار دهنده باشد.

بازهم به این نکته توجه می‌دهیم که بیشتر بچه‌ها، به جای تفکر، از حافظه خود مدد می‌گیرند. حافظه خوب، خوب است ولی با تفکر فرق دارد. به همین مناسبت، در این جا باید پدر و مادرها، وهم آموزگاران، را به دو مسئله اصلی متوجه کنیم. اولاً بیش از حد معقول به حافظه بچه فشار نیاورند و تلاش نکنند تا همه چیز را تنها به یاری حافظه خود یاد بگیرد. ثانیاً در مواردی هم که دانش‌آموز باید از حافظه خود مدد بگیرد، دقیقاً "مراقبت شود که بچه هیچ مفهومی را نفهمیده به خاطر نسپارد. حفظ کردن شعر حافظ، بدون این که معنای آن را بداند، یا به خاطر سپردن یک تعریف ریاضی، بدون توجه به مفهوم آن، به پیشرفت تفکر کودک لطمه می‌زند.

پدر و مادر با طرح مسئله‌هایی مناسب با سن بچه و خارج از کتاب درسی هم می‌توانند میزان رشد تفکر فرزند خود را ارزیابی کنند. حسن این گونه مسئله‌ها - که برای نمونه چند تا از آن‌ها را در پایان همین مقاله داده‌ایم - در این است که مستقیماً به موضوع‌های درسی بستگی ندارند و برای حل آن‌ها نمی‌توان تنها بر حافظه متکی شد و به ناچار باید از تفکر و استدلال استفاده کرد. این گونه مسئله‌ها - که به "مسئله‌های منطقی" معروف شده‌اند - برای تشخیص بچه در نتیجه گیری و توانایی او در استنتاج درست اهمیت زیادی دارند.

آموز، در این دوره، باید بتواند از توانایی تفکر خود استفاده کند، نه این که همچون سالهای دبستان - که کار بچه سبک‌تر است و دانش‌آموز فرصت بیشتری دارد به تربیت و پیشرفت آن بپردازد.

به این ترتیب، روشن می‌شود که مناسب‌ترین زمان برای تربیت اندیشه و تفکر کودکان، سالهای نخست دبستان (و به خصوص سه سال اول آن) است و پدر و مادر هم، بهتر از هر کسی می‌توانند به آن بپردازند. ۱. منتهی، برای این که در این راه موفق شویم، باید ابتدا بدانیم که نیروی تفکر بچه چقدر است و بعد، راه کمک کردن به تکامل آن را پیدا کنیم. ممکن است به نظر آید که ارزیابی میزان تفکر کار ساده‌ای است و می‌توان، با توجه به مقدار موفقیت دانش‌آموز در درس‌های خود، به آن پی برد؛ اگر دانش‌آموز خوب درس می‌خواند و نمره‌های بالا می‌گیرد، پیشرفتی رضایت‌آمیز دارد، ولی اگر نمره‌های او از متوسط به پائین است، باید نسبت به پیشرفت او نگران بود.

ولی تجربه معلمان نشان داده‌است که موفقیت - های درسی دانش‌آموز، در بیشتر موارد به پشتکار و ضمناً "قدرت حافظه او مربوط می‌شود، نه به نیروی تفکر آنها، در میان بچه‌هایی هم که موفقیت‌های تحصیلی ندارند، افراد تیزهوشی وجود دارد که به خاطر تلاش کم و بی‌توجهی و بی‌دقتی، نمره‌های پایین می‌آورند.

پدر و مادر، به شرطی که در انجام تکلیف‌های درسی بچه خود نظارت داشته باشند، می‌توانند تا حد نسبتاً دقیقی، پیشرفت تفکر او را ارزیابی کنند. اگر ضمن حل مسئله‌های ریاضی، نمی‌تواند طرح عمل‌های لازم را بریزد

نقش، موقعیت و مقام
۲

افراد سال خورده



انشر تعالیم اسلامی

در جامعه اسلامی مردم از تعالیم قرآن برخوردارند ، پدر و مادر دیگر پیران را با دید تکریم مینگرند . بدین نظر سالخوردهگان در خانواده ها مورد احترام و محبت‌اند و آنچه در دیگر جوامع بر سرآنان میآید در اینجا خبری نیست .

مردم قبول کرده‌اند که از صور تکریم و تعظیم خداوند تکریم پیران است و حتی نگاه محبت - آمیز به والدین را یک عبادت می‌دانند . بر اساس دستورات اسلام صدای خود را بالاتر از صدای آنان بر نمی‌آورند دست‌شان به روی آنها کشیده نمیشود پیشاپیش آنها راه نمی‌روند حتی بر خلاف جوامع غربی خانواده های مذهبی و کم درآمد رابطه عاطفی بیشتری با بزرگسالان دارند و حتی از نان و غذای خود و فرزندان خویش به نفع آنها کسر می‌کنند .

بهمین جهت ما معتقدیم حل مسائل پیران در جهان معاصر جز در سایه نشر تعالیم اسلامی و یک برنامه ریزی تربیتی دراز مدت جهت تنظیم اینگونه روابط میسر نیست نسل جوان باید معتقد شود که سالخوردهگان باید از احترام برخوردار شوند و محتوای تربیت‌شان این شیوه و تعالیم را باید در خود جای دهد .

تحولات صنعتی و بدنبال آن رشد و گسترش دانش و توسعه بهداشت دگرگونی‌هایی را در زمینه طول عمر ، امید زندگی و به ناءخیر انداختن پیری به وجود آورده است . معدل عمر در سطح جهانی و حتی در کشورهای جهان سوم بالا رفته و عوامل مرگ آور و فرسوده کننده جسم و روان تا حدودی مهار شده‌اند .

این امر از یکسو مایه دلگرمی و امیدواری است از آن جهت که انسانها فرصت بیشتری برای سازندگی و رشد در اختیار دارند و میتوانند گام‌هایی مفید و اساسی در جهت کشف اسرار جهان افزایش تولید ، رشد معنویت داشته باشند . از جهت دیگر زمینه برای این نگرانی فراهم است که در جهت حفظ پیران ، این سرمایه ها و منابع ارزنده کشورها فکری نشده و روابط اینان با نسل جوان و دورنمای حیاتشان لاقبل در جوامع صنعتی و هم در کشورهایی که مذهب و اخلاق در آن نفوذی ندارند تیره است .

سنن پیوند اجتماعی

امروزه ما در این دنیای پر از ادعا و گزافه‌گویی‌ها و عصری که سخن از مدنیت انسان است با انسانهایی مواجهیم که توش و توان دوران جوانی را در راه رشد و اعتلای ملت‌ها صرف کرده و در

دوران پیری با نکت و درد هم آغوشند . تیرگی روابط بین نسل پیر و جوان موجبات اختلاف و درگیری را فراهم کرده و بسیاری از پیران مورد بی‌مهری و طرد و رد نسلی قرار گرفته‌اند که عمری در باره رشدشان سرمایه‌گذاری شده است .

سستی پیوند خانوادگی سبب آن شده است که بسیاری از سالخوردگان ، در دوران نیازمندی و مددخواهی‌شان تنها بمانند و در عین داشتن فرزندان و نوادگان در عزلت و انزوا و یا همچون فراموش شده‌هایی در نوانخانه‌ها به سر می‌برند . و چه تأسف بار است یادآوری این نکته که برخی از آنان امید زندگی را از دست داده و تن به مرگ و خودکشی می‌سپارند و یا برای گذران زندگی ناگزیرند از راه‌گدائی ارتزاق کرده و یا تن به ذلت سوال دهند . در همه حال این مسئله ای است که وجدانهای پاک آن را نمی‌پسندند و اسلام و اندیشه بر پای آن صحه نمی‌گذارد .

ضرورت اقدام برای رفع این مشکل

ما گمان داریم مسئله پیران لاقول در بخشی از جهان معاصر به عنوان یک مسئله یا مشکل اجتماعی است که اگر بگونه‌ای درست حل نشود برای جمعی عظیم از سالخوردگان موجود خطری را در پی داشته و برای آیندگان دشواری‌هایی جدید در زمینه روابط خواهد آفرید .

به هنگامی که نسل جوان امروز شاهد درد و رنج نسل سالخورده باشد و فرجام حیات خود را هم بر اینگونه پیش‌بینی نماید قطعاً " از هم اکنون به فکر درمان خواهد افتاد و تلاشهایی در جهت تأمین آینده بروز خواهد داد اگر چه این امر به زیان وضع موجود خانواده باشد .

ما گمان داریم که وضع موجود و بی‌اعتنائی به شرایط حیات پیران تدریجاً " موجبات فسخ خانواده را پدید خواهد آورد و دیگر افراد حاضر نخواهند بود بیهای محرومیت فردای خود به تشکیل خانواده و تربیت نسل بپردازند ، آنهم نسلی که پس از بال و پر در آوردن از آشیانه خود پرواز کند و یا والدین و مربیان خود را از آشیانه اش بیرون نماید . و نیز حاصل چنین برخوردی نادیده گرفتن حقوق و اصالت شرف انسانی و نوعی دهن کجی به قواعد فطرت ، ضوابط قرارداد اجتماعی و اصل خدمات متقابل است و بر این اساس بسیار طبیعی است که همزیستی و حتی اصل خدمت انسانها به یکدیگر و در نتیجه رشد مدنیت بخطر افتد .

تربیت برای رفع مشکل

ما فکر میکنیم که برای حل این دشواری و دیگر دشواریها ضروری است از محل تربیت استفاده کنیم بویژه در این رابطه که مسئله تعلیم و تعلم بعنوان پایه ای در جوامع امروزی درآمد و ملتها خواه و ناخواه به آن تن در داده‌اند .

تربیت قادر است در فرد و جامعه تحول ایجاد کند ، زمینه را برای داشتن یک حیات مسالمت-آمیز و برقراری ارتباط و تفاهم فراهم نماید . تربیت عامل تغییر است ، عامل رشد است ، عامل ارتباط و پیوند است . از طریق آن میتوان بجنگ یا صلحی دست یافت و اندیشه ها را به سوئی خاص جهت داد .

از طریق تربیت میتوان زمینه را برای داشتن ارتباطی سالم و استوار بین نسل سالخورده و جوان فراهم کرد ، بدینیها را به خوشبینی ، نفرتها را به محبت ، رحمت پنداری را به رحمت اندیشی تبدیل نمود .

ما ناگزیریم با هم زندگی کنیم ، یا به پای هم در خانواده رشد کنیم ، در غم و شادی هم شریک باشیم افکار و اندیشه های متضاد را بهم نزدیک سازیم . این امر ضروری حیات ماست که



نسل جوان در کنار نسل سالمند باشد تا این یک از تجربه و دانش او و آن یک از قدرت و توان او بهره مند شود و شکوفائی ها و شادیهها در سایه این ارتباط پدید آیند .

اقدامات تربیتی لازم

در طریق رفع اختلاف وحل دشواریها میتوان دوگونه اقدام رامعمول داشت :

الف - اقدامات کوتاهمدت ؛ که در آن وصول به هدف آنی رفع اختلاف مطرح باشد . در این راه مصلحان ، واعظان ، عالمان اخلاق ، مربیان میتوانند دست اندر کار شوند و به بررسی علل و

انگیزه‌ها و دادن پند و موعظه‌ها درجهت اصلاح روابط و حل دشواریها اقدام نمایند. وسائل ارتباط جمعی میتواند درطریق تحقق این اهداف ومقاصد بکار گرفته شوند. صاحبان قلم و سخنگویان میتوانند ازطریق ارائه کنفرانسها و نوشتن مقالات در روزنامهها اقدام نمایند. رهبران مذهبی و آنها که دردل و جان مردم نفوذ دارند میتوانند توان کلامی خودرا دراین راه بکارگیرند.

ب - اقدامات دراز مدت. که درآن برنامه ریزی صورت میگیرد واین راه ازنقطه خانواده آغاز شده به مدرسه واجتماع کشانده میشوند که البته سیاست دولت هم دراین راه همراه وهمکام خواهد بود. ماذیلا" دراین بحث به خطوط اساسی مورد بحث در این طریق نظرانی را ارائه خواهیم کرد.

اسخانواده:

بنظر ما ضروری است نظام حیات خانواده بگونه‌ای باشد که درآن هرکس درگروه سنی خویش جای خودرا درخانواده احراز نماید ودراین امر استواری واستحکام مطرح وموردنظر باشد. منشاء بزرگ اختلاف ودرگیریها بین دونسل درخانه باید جستجو شود واین امر دربین کسانی رخ مینمایدکه در دوران کودکی ازتربیتی صحیح برخوردارنبوده اند ودرس انس و اخلاق از والدین خود نگرفته اند. آن خانواده‌ای که از آغاز فرزندان خودرا علیه پیران میثوراند وباقدر و رتبت آنان را، درحضور خردسالان نادیده میگیرد درس بدی به کودکان درجنبه اخلاق ورفتار و هم درجنبه روابط بعدی داده است.

خیانت امروزه برخی از افراد میانسال در شورانیدن کودکان خود علیه بزرگسالان بی پاسخ نمی ماند. گذشت زمان همچنین زمینه‌ای را برای خود آنها هم پدید خواهد آورد.

برنامه خانواده:

خانواده در برنامه تربیتی خود می بایستی درس وظیفه شناسی، رعایت حقوق، ایمان و احترام را به دیگران بدهد. به کودکان بیاموزد مراتب ادب وتواضع را در برابر بزرگسالان رعایت کنند. وهم پیران بهمانگونه که مورد انتظار است در تربیت خردسالان اصل را بروفق و مدارا قراردهند که البته این امر نیازمند به حوصله وتحمل است.

پایمهای احترام متقابل، همبستگی نسلیها درخانواده باید براساس ارزشهای اخلاقی مبتنی باشد. ودراین راه ضروری است معیارها به کودکان تفهیم گردد و اصول وضوابط به آنها آموخته شود. این قابل ذکر است که نسلیها بسیاری ازمفاهیم خیر وشر را نمی دانند وگاهی در اثر جهل رفتاری را از خود بروز میدهند که موردتأیید نیست.

به کودکان پیام‌آمیز و عملاً " به آنها تفهیم کنیم که نمره زندگی با بزرگسالان سعادتمندی، افزایش تجارب و بالابردن سطح آگاهی است و دلسوری بزرگسالان و هدایت آنها میتواند سرمایه‌ای سودمند باشد .

مراقبت های لازم :

برای پیران قدرت روحی لازم است تا از نظر روانی ، در اثر برخورد بانسل جوان و دیدن بی‌مهریها و احیاناً " جسارت و بی ادبی آنها خلع سلاح نشوند . سعی‌ها باید متوجه این نکته باشد که رفتار ناصواب بزرگسالان برای کودکان خاطره‌ای فراموش‌نشده‌ی ایجاد نکند آنها که در دوران کودکی بد تربیت شده و پاکینه‌جو و انتقام خواه بوده‌اند بعدها این ضربه‌های روحی را بنحوی درارتباطات خود جبران کرده‌اند .

ازمطلعات بسیاری که درزمینه عهدیان‌ها و انحرافات و ناسازگاریهای نسل جوان شده به این نتیجه رسیده اند که ریشه بسیاری از آنها مربوط به دوران طفولیت است .

در تربیت حس مسئولیت و انضباط و اطاعت از بزرگتران را باید تقویت کرد و برنامه تربیت را باید بر اساس ضوابط الهی قرار داد و گرنه بدخلقی و ناپاکی رواج یافته و اختلاف گسترش می‌یابد . رشد کردن باهم و زندگی باهم امری ضروری است و پیاپی‌اش از دوران کودکی نهاده میشود . نوع روابط از همان دوران باید بگونه‌ای باشد که در مرحله رشد با مفاهیم مربوط به انسانیت آشنا باشند .

۲- مدرسه

مدرسه میتواند نقش فوق‌العاده‌ای را در رفع اختلافات و اصلاح روابط نسل جوان و بزرگسال ایفا کند بویژه در رابطه با نوجوانان و جوانان این امر از آن بابت است که از سنین نوجوانی نوعی بدبینی و حساسیت در آنان پدید می‌آید که نسبت به دیگران دچار تردید و احیاناً " بدگمانند . در چنین وضعی طبیعی است که آنها سخن پدر و مادر و یا اجداد را در رابطه با درخواست احترام نوعی خود خواهی تلقی کنند . در حالیکه اگر معلمان و مسئولان مدرسه در این رابطه به نفع والدین سخنی گویند بیشتر میتواند پذیرفته شود . از سوی دیگر مدرسه میتواند برنامه خود را بصورت گروهی، موثر و نافذ ، رسمی، با اعمال قدرت انضباطی بیشتر به کودکان القاء کند و در این آموزش جانب بیطرفی سخنان معلم موثر واقع شود .

از جهت سوم آنچه در کتب درسی بصورت درس القاء مسنود صورتی است که کودک آن

را امری جدی و وحی مُنزل بحساب می‌آورد و اگر مباحثی در رابطه با احترام به پیران ، والدین و بزرگسالان در کتب درسی گنجانده شود کودک آن را امری جدی و غیرقابل اجتناب تلقی خواهد کرد و این خود مؤیدی در تربیت است .

برنامه آموزشی مدرسه

برنامه آموزشی را که مدرسه در این رابطه میتواند پیاده کند مفصل و بخشی از آن عبارتست از:

آموزش حقوق انسانها بویژه پدران و مادران و فرزندان ، حقوق سالمندان به ویژه سالمندان خویشاوند ، همکیش ، جد ، وجده ، آموزش راه و رسم معاشرت در خانه ، مدرسه ، اجتماع و در ارتباط با گروههای سنی مختلف . مثلا در تعالیم اسلامی در رابطه با طرز برخورد آمده است : بزرگتران را پدر ، همسالان را برادر و خردسالان را فرزند تلقی کنید ، به پدر احترام به برادر نیکویی و به فرزند ترحم کنید .

همچنین برنامه مدرسه میتواند شامل تعیین حد و مرز هرکس ، تعهدات و تکالیف افراد نسبت به یکدیگر ، مسئولیت در برابر افتادگان و محرومان ، ضرورت تعاون در رابطه با انسانها باشد . همچنین میتوان داستانهائی را در کتب درسی گنجانده که در آن سخن از روابط احترام-آمیز افراد با پیران مطرح باشد .

در رابطه با حل اختلافات

چه بسیاری تضادهائی که در رابطه با این دو نسل مطرحند و بی نظمی هائی که در سایه این تضادها پدید می‌آیند . برای سیر تکاملی و ارتقائی جامعه ضروری است این تضادها حل شوند و چه بهتر که در مدارس بحث های آزاد در این رابطه مطرح گردد .

توجه دادن به مذهب در این رابطه بدو علت میتواند کارساز باشد : یکی بعلت بیداری مذهبی در سنین بلوغ و آمادگی پذیرش تعالیم و دوم بعلت قدرت نفوذ مذهب بخاطر تطابق با فطرت تقویت ایمانی ، ایجاد اعتقاد به خدا و معاد و حساب ، توجه دادن به تعالیم الهی در این رابطه ، تشویق به غلبه دادن عقل بر هوای نفس ، سعی در ایجاد اخلاق حمیده ، و انس با راه و رسم انسانیت در اختیار گذاردن منابع فرهنگی ارزنده در این رابطه بسیار موثر است . همچنین در مدرسه و کتب درسی عواقب شرعی تخلف از فرمان والدین ، بی توجهی به حقوق آنها را میتوان گنجانده و به نسل جوان میتوان هشدار داد که روزگار خود مدرسه است و هر کس باید حساب فردا را کند و بداند چنین سرنوشتی در انتظار انسان است . پاداش خوبی ، خوبی است و پاداش بدی زشتی .

این سنت مقدس را میتوان در بین مردم رواج داد و اجتماع را بعنوان عامل کنترلی در این رابطه در آورد. وسائل ارتباط جمعی میتوانند بر حرمت پیران تکیه کنند و فرزندان اجتماع را به نگهداری و احترام پیران تشویق نمایند.

در جوامع اسلامی مردم نسبت به آنها که در باره پیران بیحرمتی روا میدارند بدبینند و نوعی طرد و محکومیت و نگاه نفرت آمیز را در این رابطه مرعی میدارند. در جوامع اسلامی این مایه سرافکنندگی و خجلت است که کسی نتواند والدین پیر خود را تحمل کند و یا موجبات ایذاء و یا اخراج آنها را از خانه فراهم آورد. طرز فکر عموم این است که سالخوردهگان بخاطر تلاشها و



خدماتشان در دوران جوانی و هم بخاطر موی سپیدشان حق احترام دارند. بنظر ما اجتماع خوب میتواند جوانان را کنترل کند و بی توجهی های آنان را بگونه ای مشروع پاسخ گوید. با حرمت گذاری به پیران، باید پدیرش سالخوردهگان در بین خود، با مشارکت دادن آنها در تصمیم گیریها و فعالیتهای محلی با زیر بازوگیری از افتادگان، با دفاع از اینان بهنگامی که مورد تعرض قرار گرفته باشند میتواند موجبات استقرار آنها را در جامعه و تدریجا " ریشه کن کردن اختلافات فیما بین نسلها را فراهم آورد.

دولتها در همه کشورها با اتخاذ سیاستها و شیوه‌هایی میتوانند گام‌هایی ارزنده در طریق رفع اختلافات این دو نسل و زمینه‌سازی یک حیات سالم و آرام برای آنان بردارند. دولت میتواند برنامه‌هایی برای آگاه ساختن مردم ترتیب دهد. برنامه‌هایی تربیتی، قوانین و مقررات اجتماعی را در طریق حفظ منافع و مصالح همه مردم، از جمله این گروه پیاده نماید. بنظر ما وضع موجود بصورت بازنشسته کردن زودرس نمیتواند راه حل مناسبی برای رفع باره‌ای از مشکلات اجتماعی دولت باشد. زیرا این امر خود پدید آورنده مشکلاتی دیگر و خواستار راه‌حلهایی تازه است. ماگمان داریم بازنشسته کردن زودرس افراد خود از اقداماتی است که به این مشکل دامن میزند و به حقیقت یک مسئله اجتماعی را بصورت متناقضی حل میکند.

بنظر ما همه آنهایی که سالمند خوانده میشوند از لحاظ ریستی و روانی سالمند نیستند بلکه به علت بازنشستگی و فاصله گرفتن از کار و شغلی رسمی بدین نام خوانده میشوند. این امر ضمن اینکه آنان را شدیداً وابسته به دولت میکند که خود امری عارضه‌آفرین است، زمینه روانی آنها و هم افراد اجتماع را بگونه‌ای فراهم میسازند که آنان را در ردیف سالمندان بحساب آورند. بنظر ما اعمال اینگونه سیاستها همبستگی بین اعضای خانواده را متزلزل خواهد کرد و فاصله‌ای بین نسل شاغل و فعال و نسلی که بازنشسته و در نتیجه سالمند خوانده میشوند ایجاد خواهد کرد.

آمادگی برای سالمندی

سالمندی یک واقعیت است و از همان آغاز زندگی و از طریق تربیت باید این مسئله به افراد تعلیم شود راهی را که در پیش دارند خمیدگی و پیری است و باید آن را پذیرا شد و زمینه این پذیرش از قبل فراهم گردد. آماده کردن همه افراد برای طی مراحل عمر باید بخشی از سیاست آموزشی هر نظام تربیتی باشد چگونگی تربیت در دوران طفولیت خود از پایه‌های اساسی رفتار و شخصیت آدمی در سنین بعدی است. وحشت از مرگ و مسائل مربوط به آن از دوره‌های خردسالی باید زدوده شود. انسان بمرحله پیری میرسد و روزی میرسد که آدمی میمیرد، پیری میرسد اگر چه برخی به آن اعتراف نکنند. انجام کارهای جوانان نه تنها پیری را زائل نمیسازد بلکه در موردی سبب تشدید آن خواهد شد.

در سنین پیری برای برخی از افراد مسئله ترس از مرگ مطرح میشود که زدودن آن از آدمی در آن سنین بسیار دشوار است. توجیهاتی که در دوران کودکی و در مدارس و کتب درسی از مرگ بعمل می‌آید خود میتواند زمینه ساز آرامش در برابر آن باشد. بویژه گنجاندن متونی در کتب درسی از زبان بزرگان بویژه پیشوایان مذهب. مثلاً "در تعبیرات اسلامی و از زبان امام حسین

نوه پیامبر ما آمده است که او در روز شهادت در کربلا به پارانیش فرمود: ای بزرگ زادگان، متحمل باشید، مرک جز پلی نیست که شما با عبور از آن از رنجها و موارنهای رهائی می یابید.

آموزش های لازم

سالمندان برای داشتن روابطی سالم و اندیشیده با نسل جوان می بایست آگاهی هائی را در رابطه با خود و دیگران داشته باشند. آنها باید بدانند چگونه میتوان مقام خود را در خانواده محفوظ داشت؟ چگونه باید حقوق اعضای خانواده را رعایت کرد؟ چگونه باید با کودکان و نوجوانان کنار آمد؟ به پیران باید درس تحمل داد که در برابر بدرفتاری های کودکان و جوانان



بی قرار نشوند، با هتک حرمت آنان و با بدرفتاریها موحبات تجری و طغیانشان را فراهم نیاورند.

سالمندان را ضروری است ویژگیهای فکری و روانی نسل جوانی خود را به یاد آورند و حدود توقعات خود را از این نسل محدود کنند. سالمندان را ضروری است که پای بندی بیشتری به اصول مذهبی داشته باشند و با اعتماد و توکل بخدا بار زندگی را آسان بر دوش بکشند خود را به اعمال عبادی که فراهم کننده زمینه صبر و سکون است بیشتر مشغول دارند. در روابط خود و نسل جوان و در موضعگیری های حیات خدای را در نظر داشته باشند. ما مطمئنیم که این آموزشها و مراعاتها وضع روابط این دونسل را اصلاح خواهد کرد و جوامع انسانی همانند جوامع اسلامی در رابطه با پیران بدون مسئله خواهند شد.



کودک ورشد جسمانی

بخش اعظم رشد جسمانی کودک به آهنگی بسیار سریع در نخستین سال زندگی او صورت می‌گیرد، و این سرعت در سالهای بعد کم میشود. رشد استخوان بندی سریع است، لیکن استخوانهای نرم و انعطاف پذیر، در معرض خطراتی چون از شکل افتادن و تغذیه نامناسب قرار دارند، و لازمست کودک از این خطرات مصون نگهداشته شود. تکامل و تشکیل عضلانی و محرکه به موازات هم رشد میکنند، با این تفاوت که رشد عضلات بزرگ اساسی، سریعتر صورت میگیرد. این رشد به کودک امکان میدهد که پاها و بازوان خود را حرکت دهد، و بعدها بنشیند، بخزد و سپس به حال قائم راه برود، و مشت بزند، اشیایی را یرت کند و تعادل خود را حفظ نماید. رشد و هماهنگی عصبی-عضلانی که در همدی این اعمال موجود است، نشانه‌ی تکامل مداوم در سالهای کودکی است. در یکسالگی کودک می نشیند، میخزد و اشیائی را به دست میگیرد و واری می‌کند و می‌چشد. در دو سالگی پرتاب کردن و راه رفتن را می‌آموزد. در سه سالگی می‌دود. در چهار سالگی می‌تواند از موانع بالا برود، سه‌چرخه‌سوار میشود، توپ پرتاب میکند، و دست گرفتن مداد و گچ را آغاز میکند.

هنگامی که کودک به سن کودستان یا دبستان رفتن میرسد، از نظر جسمانی قادر است کارهای بسیاری بکند. طول پاهایش در حال رشد است. پیرجنب و جوش و فعال است. اگرچه رشد عضلانی و محرک‌اش هنوز ناقص و ناهم‌آهنگ است و عضلات چشم و عضلات کوچکش، مانند عضلات انگشتان، هنوز به طور کامل رشد نیافته‌اند. اعمال محرکه‌ی دقیق یا سکوت و



احتیاج دارند در این مرحله دارای ارزش اند درحالی که قبلا" ممکن بود مضر باشند .

بازی یکی از لازمه‌های اولیه‌ی رشد جسمانی سالم نوزاد، در خلال کودکی است. منظور بازی ایست که به طور صحیح طراحی شده باشد یعنی که از استفاده‌ی غلط وزائد بدن کودک احتراز شود. کودک، خصوصا" در سالهای نخست، به ورزشهای متناسب با مهارت، قدرت و نیرویش بسیار نیازمند است. مربیان نوین تربیت بدنی، معتقدند که کودک از دوره‌ی شیرخوارگی تا سن بلوغ روزانه به چهار الی پنج ساعت فعالیت شدید عضلات بزرگ احتیاج دارد، تا به طور طبیعی رشد کند.

کودک، ذخیره‌ی جسمانی درخود دارد که برای بیرون ریختنش، نیروی بدنی عظیمی لازمست. این فعالیت‌های شدید بازی نقش مهمی در تحریک دستگاههای گردش خون، تنفس، گوارش، دفع، و اعصاب دارند. سلامت کودک در این مرحله، ارتباط عمده‌ای با نیروی مقاومت او در مقابل صدمات زندگی آتی‌اش خواهد داشت. حرکات بی‌نظم کودک شیرخوار، به تدریج به صورت فعالیت‌های بازی مفهوم پیدامی‌کنند و کودک آغاز به آموختن در باره‌ی محیط خود می‌کند. هرچه را که حس می‌کند به چنگ می‌گیرد، و به تدریج درمی‌یابد که چه چیزهایی را به دهان بگیرد و چه چیزهایی را فقط در دست نگهدارد یا به دور بیاندازد.

او این حرکات جستجوگرانه‌ی هل دادن، تکان دادن، بالای سرچرخاندن، و پاره کردن را ماهها و به‌مرورکه شروع به " دستمالی کردن" اشیاء اطراف خود میکند، ادامه می‌دهد.

تمرکز مداوم برایش مشکل است و موجب فشار میشود. دندانهای دوم کودک در حدود شش سالگی درمی‌آیند، مسائل مربوط به موضعی‌گری بدنی ممکن است افزایش یابد، و دختران، از نظر رشد جسمانی، تا اندازه‌ای از پسران جلوترند. کودک دائما" در حرکت است، و معهدا در معرض خطر فشار بیش از اندازه قرار می‌گیرد. او به استراحت و انبساط نیازمند است، و در دوران نقاهت پیش از بیماریها و ناراحتی‌های کودکی باید مورد مراقبت قرار گیرد.

کودک نه، ده ساله، نسبت به برادر جوانترش مهارت عضلانی و هماهنگی محرکه - عضلانی بسیار وسیعتری از خود نشان میدهد. تفاوت‌های فردی عمده موجودند، تفاوت نموی معادل دو تا سه سال رشد، ممکنست بین دو کودک سالم ده ساله مشاهده شود. قلب هنوز نسبت به رشد بقیه‌ی بدن عقب است. کودک قویتر، مقاوم‌تر، و دارای هماهنگی بیشتری است. اما هنوز محتاج استراحت، حفاظت در برابر خستگی و فشار بیش از اندازه، و محافظت استخوان بندی در حال رشدش در برابر ضربه یا تغذیه‌ی ناقص است.

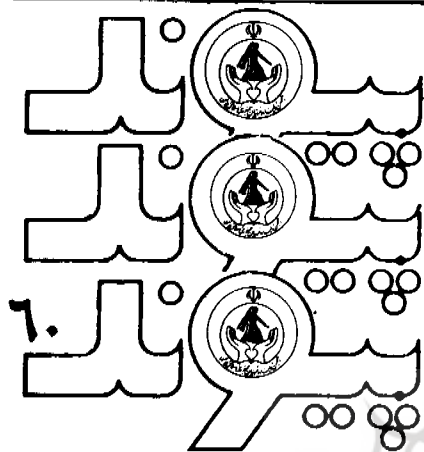
در دوازده سالگی، کودک غالبا" به نیمی از قد و وزن دوران بزرگسالی رسیده است. هماهنگی اکثر اعضای بدنش به میزان دوره‌ی بزرگسالی نزدیک میشود. دختران معمولا در یک دوره‌ی جهش رشد قرار دارند و این امر، نفوق رشدی ایشان را نسبت به پسران، چند سال افزایش میدهد. بدنهای آنها که در حال رشد سریع اند، هنوز هم به محافظت در مقابل فشار بیش از حد و نیز به تغذیه‌ی مناسب محتاجند. فعالیت‌هایی که به کنترل فراوان عضلات



سالکی توانائی او برای دویدن ، سواری، بالا رفتن، پرتاب کردن، کوبیدن، هل دادن، و پریدن افزایش می یابد. و از نظر تغذای صرفاً " جسمانی" از بازیها و اسباب بازیها، و همچنین از فعالیت‌های گروهی بسیار ساده‌ای که نیروی جسمانی او را به اندازه‌ی متناسب بکار می‌برند، بهره می‌گیرد. در هشت تا دوازده سالگی بازیها و اسباب بازیها و گروه‌های پیچیده‌تر میشود و به هماهنگی‌های پیچیده‌تر نیاز احتیاج پیدامی‌کند. در اینجا نیز رهبری هوشمندانه، او را از فشارها و کشمکش‌های جسمانی مصون نگه‌میدارد، و مهارتی از او میخواهد که بامیزان رشد عضلات کوچکش متناسب است. " آهنگ " احشائی - عصبی

کودک در یکسالگی قادر است به اطراف بپرد سیدکاغذهای باطله را خالی کند، توپ را بغلطاند، مکعب‌های چوبی را پرتاب کند، آب حمامش را به اطراف بپاشد، و درها را ببندد. ظاهراً همه‌ی این کارها برایش اهمیت بسیار دارند. در دوسالگی اسباب بازی‌های خود را به اینسو و آنسو میرود، از تختخواب بالا میرود، ماسه‌ها را از جعبه‌ی ماسه به اطراف می‌پاشد، و برای خود آب در لیوان میریزد. در سه، چهار سالگی برای بازی به اسباب بازیهای دستی و سواری، و وسایل هل دادنی و بلند کردنی و پرتاب کردنی، و فضای بیشتر برای دویدن و بازی کردن نیازمند است. در پنج، شش، و هفت

مهرماه ۱۳۶۳



نشـریه ماهـانه

انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران
نشانی: تهران خیابان انقلاب - روبروی
دانشگاه تهران - خیابان فخررازی - پستلاک
۷۶-۷۴ تلفن: ۶۴۷۱۱۶ و ۶۴۲۶۲۱
دفتر مجله: ۶۶۸۷۷۰

طرح و تنظیم: هوشنگ موفق اردستانی
بها: تک شماره ۴۰۰ ریال - آبونه سالیانه ۴۰۰۰ ریال
منقاصیان می توانند وجه آبونمان را از طریق
هریک از شعب بانک صادرات در تمام نقاط کشور
به حساب جاری ۸۰۴ به نام انجمن اولیاء و
مربیان ایران بانک صادرات شعبه فلسطین
سزاوار واریز نمایند و فیش آنرا به دفتر مجله
صندوق پستی شماره ۳۱/۱۲۸۸ ارسال
فرمایند.

محرکه‌ی کودک، و نیز هماهنگی و جنب و
جوش او در حال رشد هستند. خانواده، مدرسه
و موسسه‌ی تفریح دست به دست هم میدهند
تا رشد او را هدایت و محافظت کنند.

در این دوره جنب و جوش و سلامت کودکان
توسعه می‌یابد، و نیز مهارت حرکات دست و
همچنین هماهنگی دستها، و پاها، چشمها و
سایر اعضاء بدن آنها رشد می‌کند.
در هر یک از مراحل رشد کودک مشتاقانه به
فعالیت‌های بازی در آن مرحله میریزد:

چه آن دسته از فعالیت‌ها که به کار عضلات
بزرگ محتاجند، و چه فعالیت‌هایی که در آنها
هماهنگی و هوش به هم می‌پیوندند - کما اینکه
کودکان در ساختن، خلق کردن و به هم
پیوستن اشیاء از خود فعالیت نشان می‌دهند.
کودک اشیاء اطراف خود را دستکاری می‌کند،
از آنها چیز می‌سازد، و آنها را جابه‌جایی می‌کند
و تغییر میدهد. او دوست دارد خود را مشغول
کند و اشیاء را دستکاری نماید.

برای کمک به این رشد، اسباب‌بازیهای
کودکان خردسال باید شامل اشیائی برای
دستکاری، بر روی هم انباشتن، به اطراف هل
دادن و به قالب درآوردن، باشند. آنها به
مکعب‌ها و قوطی‌ها و وسائل ساختمانی احتیاج
دارند. به گل رس و ماسه احتیاج دارند.

پس از چند سال به قیچی، کاغذ، مداد رنگی
چسب و رنگ احتیاج دارند. به چکش واره و
سایر ابزار و نیز به توپ و چوب‌چوگان و نیم
دستکش احتیاج دارند تا خانه‌های اگردوکر را
رسم کنند. این وسایل بازی، رشد مهارت‌های
دستی و عضلات کوچک و بزرگ را تشویق میکنند.
از اینراه، رشد جسمانی کودک بهبود می‌یابد.

علی‌اسیری

جنسیت و امور جنسی یکی از مسائل مهم و مورد بحث، روانشناسان، روانکاوان، مربیان جرم‌شناسان و دیگر صاحب‌نظران در باره مسائل انسانی است. نظرات در باره رشد دادن، تعدیل و احیانا "سرکوب کردن آن بسیارو کاملاً متباين است .

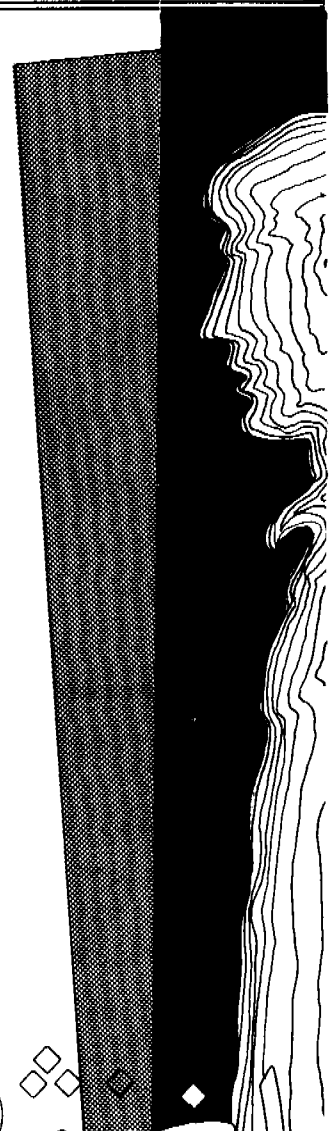
طرفداران مکتب تحلیل روحی و روانکاوانی چون فروید راجع به قدرت آن غلو کرده و مقام آن را در بین دیگر غرائز و انگیزه‌ها اول دانسته‌اند در حالیکه گروهی دیگر از روانکاوان، بخصوص روانشناسان اجتماعی معتقدند که آن از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار نیست، بعلت ارضای دیررس و فاصله‌دارش بنظر فوق‌العاده میرسد . مساله جنس و جنسیت میتواند از عالیترین نمودارهای ذوقی و هنری بشر باشد و موجبات رشد و اعتلای آدمی را فراهم آورد و یا برعکس پلیدترین زمینه را برای سقوط و انحطاط انسانی فراهم آورد . مساله لغزشهای جنسی از مسائل نفرت‌انگیز و ممنوع جامعه‌هاست و حل مسائل آن از مباحث غامض روانشناسی و حتی برای عده‌ای دارای صورت معماست .

دیدگاهها در باره اعمال غریزه

اصل وجود غریزه جای انکار نیست، و اینکه این غریزه در مراحل مختلفی از حیات تجلیاتی دارد و تمبایاتی را موجب میشود باز هم در باره آن جای بحث و سخنی نیست . اما اینکه در طریقه اعمالش چه منشی و شیوه‌ای اتخاذ شود نظرات مختلف و کلاً "در سه دسته قابل بررسی است :

غریزه‌های جنسی

کودکانه‌نوجوانان



۱- نظری که در باره منع و کنترل کامل آن سخن دارد و اصولاً " امر جنسی را امری پلید و زشت می‌شمارد و قدوسیت انسان را در سایه ترک غریزه میدانند. توصیه این است که حتی طالبان پاکی و نیکی تن به ازدواج ندهند و برای همیشه مجرد و عذب بمانند.

۲- نظری که قائل بتعدیل غریزه و جلوگیری از بردادن آن است و معتقد است که آزادیها در این رابطه باید مشروط و مقید باشند و اسلام طرفدار این طرز فکر است.

۳- و بالاخره نظر سومی که قائل به آزادی بی-بند و بار آن است و میگوید آدمی هرگونه‌ای که خواست آن را اعمال کند از آن بابت که نیاز جنسی همانند نیاز دفع فضولات است. زمان و قید و بندی را نمیپذیرد.

دلایل طرفداران آزادی مطلق :

آنها معتقدند که منع افراد، بویژه کودکان از اعمال بی بند و بار غریزه سبب میشود که آدمی از رشد کامل شخصیت محروم بماند. همچنین شیگوند عدم وجود روابط در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی سبب خواهد شد که آنها در ایفای نقش همسری کوتاه بیایند. پسر در آینده نتواند شوهری کند و دختر نتواند همسری نماید!!

کودکان ذاتاً " خواستار روابط جنسی با والدین خویشند!! دختر رقیب مادر در برابر پدر است و پسر رقیب پدر در قبال مادر!! برای جبران عقده ادیب یا الکترا، یا اختگی ضروری است روابط آزاد باشد و ...

دستکاری فرزندان با خود، روابط ناباب با

خود و دیگران عیبی ندارد .

کودک اجازه دارد با آلت تناسلی خود بازی کند، هم چنانکه با مدفوع خود بازی میکند. حتی جلوی بازی با مدفوع را نباید گرفت. و برای اینکه بچه از مدفوع بدش نیاید و به آن راغب باشد لازم است مقداری شن و گل و رنگ قهوه ای را با آب خمیر کرده (به شکل مدفوع در آورده) و در اختیارش بگذارید تا با آن بازی کند و انس گیرد (دکتر حبیب جینوت کتاب روابط والدین و فرزندان ص ۱۸۱)

آری، این است اندیشه جنسی در دنیای غرب و تاءسف در این است که دانشمندان وطنی شاگردان همان اساتید همان مزخرفات را بلغور کرده و تحویل مردم مسلمان کشور خود میدهند.

اصرار به آموزش جنسی

آنها هم چنان معتقدند که ضروری است آموزش جنسی در مدارس و کلاسها و حتی در خانواده صورت گیرد. پدر و مادر و دختر و پسر با هم به حمام بروند و لخت شوند و اگر کودک از اعضای بدن سؤالاتی داشت با کمال مهربانی به آنها بگویند. و البته یاد آور شوند که فعلاً لازم نیست تو روابط جنسی داشته باشی!! بگذار برای بعد!! و کودک هم حتماً قبول خواهد کرد!!

آری، ما بسیاری از نویسندگان غربی و شاگردان شرقی‌شان را میشناسیم که در کمال خیرخواهی برای کودکان دل میسوزانند که چرا باید

عین خواسته آنهاست .

حاصل این اندیشه

بررسی های روز نشان میدهند در هر جا که این اندیشه و تصور گسترش یافت لغزشهای جنسی و انحرافات و در نتیجه درجه تزلزل خانواده و فرار از مسئولیت مشترک به اوج رسید ما امروز با دنیائی مواجهیم که آلودگی جنسی آن کودکان خردسال ما راهم گرفته و به گفته ماکارنکو تنها دختری ۱۴ ساله در شوروی بیش از ۴۳ مرد را به بیماری جنسی مبتلا کرده است . نامل و دقت در سرگذشت اقوام و ملل نشان میدهد که انحراف جنسی و از آن مهمتر بیماریهای مقاربتی بسی شایعتر از آن است که حدس زده میشود و با همه تلاشی که در ریشهکن کردن آن بعمل میاید باز هم هنوز جای بحث وجود دارد .

لغزش جنسی در جوامع غربی به جائی رسیده است که در یک نمونه گیری آماری حدود یکسوم کودکان کمتر از دهسال آلودگی جنسی داشتهاند و حتی نیمی از این عده با جنس مخالف رابطه داشته اند در حالیکه لغزشها اغلب دور از چشم پلیس است .

طرز فکر ما*

طرز فکر و موضع ما در رابطه با جنس هم از لحاظ شرع و هم از لحاظ عرف کاملاً متفاوت با اندیشه غرب است . ما وجود شرم و آزرَم را در زمینه جنسی اصلی میدانیم با آزادی بی-بند و بار در زمینه جنس کاملاً مخالفیم و

بخشی از اعضای بدن آنها برای شان ناشناخته و وظائف آنها نامعلوم باشد؟! حتی والدین را سرزنش میکنند که چرا این مسائل را به کودک نمی آموزند؟ و چرا به اطفال معصوم!! در این زمینه آموزش نمیدهند؟ گمان شان این است که این کودکان بعداً که ازدواج کردند در حجله دچار حیرت و سرگردانی خواهند شد و کلی زندگی شان بر فنا است!!

تصور و اندیشه آنها

آری، اینها گمان دارند که زندگی یعنی جنس و دیگر هیچ . غریزه باید ارضا شود، بهر صورت و گونه ای که باشد عیبی ندارد . قائل به وجود شرم جنسی نیستند و با اینکه اسم آنرا نمیآورند در عمل به کمونیسم جنسی معتقدند و بنظر ما اغلب اینان بیمارند، آلوده و فاسدند خود دچار هرزگی و عقده‌اند و یا لاقل دوستی خاله خرسه دارند و دنیای کودکان را از هم اکنون تیره میخوانند . حتی برخی از آنها نوشته اند برای اینکه شرم جنسی از بین برود به آنها الکل بنوشانید تا بر موانع جنسی پیروز شوند!!

برخی از اینان که خود را از خدا هم ملاتر میدانند (البته بشرطی که خدا را قبول داشته باشند) پیشنهاد میکنند که مدارس در تمام مراحل تحصیلی مختلط باشد تا کودکان و نوجوانان عملاً با هم انس بگیرند و راه و روش زندگی مشترک را بیاموزند . از هرج و مرج جنسی باکی ندارند و اگر در این آزادی خانواده

— ثالثاً "عواملی که در سر راه فرزندان و عامل لغزش آنهاست بشناسند و برای سلامت و حفظ عفت نسل خردسال بکوشند .

ما در این راه سعی کرده‌ایم تا حدود امکان راه‌حلهائی عرضه و ارائه کنیم و با ضوابط و اصول علمی بحث خود را هماهنگ سازیم . البته میدانید که غربیان در کتب خود راه حلی برای رفع این خطرات و لغزشها ارائه نداده‌اند از آن بابت که روابط آزاد جنسی و آنچه که ما لغزش بحساب می‌آوریم آنها لغزش نمی‌دانند . منابع ما در این بررسی همان کتب غربیان است . اما در آنچه که مربوط به موضعگیری ، ارائه راه حل ، رفع دشواری‌ها و معایب است سعی کرده‌ایم از منابع اسلامی و یا از کتبی که اندیشه صاحبان‌شان به طرز فکر اسلام در این رابطه است مدد بگیریم .

در نگارش و ارائه تحقیق

ما نیکو میدانیم که عرضه و ارائه مباحثی در این زمینه ، با رعایت جنبه‌های اسلامی ، آنهم برای نخستین بار که به زبان علمی روز عرضه میشود کاری آسان و بی دغدغه نیست . ولی در عین حال با اتکال به الطاف و عنایت خداوند و با مددگیری از ارواح طیبه حضرات معصومان که چشم به راه عملکرد نسل مؤمن و پرچمدار اسلامند سعی خواهیم کرد که با بدآموزیها در ضمن نگارش به انحراف دامن نزنم و خفنگانی که این اثر را مطالعه میکنند بی‌جهت بیدار نسازم و البته در این راه دعا کردم و از خدا مدد خواستم .

خلاف فریود از پیشرفت کودک در زمینه جنسی استقبال نمیکنیم ، ماسعی داریم حقایق مربوط به غریزه جنسی را بموقع وارد زندگی آدمی کنیم و خفته را بموقع بیدار نسازیم ، برای اعمال غریزه ضوابط شرعی و شرط سنی و بلوغ عقلی قائلیم ، میخواهیم که تمنیات جنسی در قالب زناشوئی مشروع در آید و نیکو مهار شود . ما هم قائلیم که تربیت جنسی باید باشد ولی غرض ما از تربیت پرورش و تعدیل و جهت دهی است نه بردادن و اوج دادن . غریزه جنسی را مهم میدانیم ولی نه بگونه‌ای که همه مسائل و امور از ذوقیات و هنر و اخلاق و مذهب و ادبیات و فلسفه را در گرو آن بدانیم . ما هم بحث در باره آن را ضروری میدانیم ولی حاضر نیستیم خلاف عفت عمومی طرح شود . طرح بیمورد و بیموقع آن ، عدم کنترل مسائل و مباحث آن را در باره کودکان عامل بدبختی طفل به حساب می‌آوریم .

کار ما در این بررسی

کاری که ما در این سری از بحثها انجام داده ایم بررسی کوتاه و گذرائی است بر مسائل جنسی کودکان و نوجوانان که مبتلا به بسیاری از خانواده‌ها و اولیای مدارس است . غرض و مقصد ما در این بررسی اینست که :

— اولاً "چهره قابل فهمی از صور مختلفه لغزشهای جنسی در زندگی کودک و نوجوان ارائه شود .

— ثانیاً "برای پدران و مادران هشدار باشد که بتوانند از انحرافات فرزندان خود سر در آورند و به موقع از لغزش‌شان جلوگیری باشند .

تاریخچه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم

تأسیس مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ هجری قمری، لفظ مدرسه به‌امکانی که طلاب علوم دینی در آن‌ها به تحصیل اشتغال داشتند اطلاق می‌شد و عبارت بود از حیاطی بزرگ با ساختمان‌هایی یک‌پارچه که اکثراً نیز ضمیمه‌ای یکی از مساجد بود و چندایوان داشت که محل برگزاری جلسات درس و بحث محسوب می‌شد و نیز حجراتی که طلاب در آن‌ها سکونت داشتند و معلمین چنین مدارس را نیز "مدرس" نامیده‌می‌شدند و صرف و نحو فارسی و عربی، فقه، اصول، بیان، معانی، حکمت و شرعیات جز و مسابلی بود که تدریس می‌شد. برای

تأسیس فخستین مدارس جدید در ایران

را تدریس میکردند و افزون بر اینهمه، مکتبدار خود را ملزم میدانست شاگردان و محصلان را با معارف دینی و مذهبی نیز آشنا سازد و به همین جهت همه روزه مسائل دینی از اصول و فروع - دین گرفته تا طهارت، نجاست، وضو، نماز، مقدمات و... را بادانش آموزان در میان می گذاشت و هر روز عصر و بعد از اتمام درس آنان را تشویق به وضو گرفتن و اقامه نماز به طور اجماع میکرد.

مکتب خانه معمولا "بخشی از خانهی مکتبدار بود که در بیشتر موارد زیرزمینی نیز داشت که معلم مکتب خانه برای تنبیه کودکان تنبل و بازیگوش از آن استفاده میکرد و کودکانی را که حاضر نمیشدند درسشان را کامل حفظ کنند یا بی نظم بودند و مرتکب کارهای خلاف ادب و اخلاق میشدند به نسبت شدت جرمشان مدتی در این زیرزمین که در عرف مکتبداری و نیز نزد دانش آموزان و اولیایشان به "سیاهچال" شهرت داشت حبس می کرد.

اثاثیهی اتاق مکتب یا در واقع همان کلاس درس از یک دست نمد بایک میانفرش قالی و گاهی حصیر و بوریا تجاوز نمیکرد و در بالای اتاق جایی برای نشستن ملا وجود داشت که مفروش با یک تخته پوست یا پتو بود و میز کوچکی نیز در جلوی ملا قرار میگرفت و جز این، بنا به روایت "جعفر شهری" که خود از آموزش دیدگان مکتب خانه های قدیم است: پهلوی دست مکتبدار همیشه دو ترکه وجود داشت. یکی کوتاه برای بچه هایی که پای میز بودند و دیگری بلند که برای تنبیه بچه های دور از دسترس به کار میرفت و چوب و فلک و کتک جزء لاینفک تعلیم و تربیت بود که در هیچ صورتی تعدیل و تعطیل

دانش آموختگان اینگونه مدارس، انتهای تحصیلات زمانی بود که "مدرس" کمال معلومات ایشان را تصدیق می کرد و مجتهد یاقیه وقت به تدقیق و تعمیق و آزمایش آنان می پرداخت و ورقه ی اجتهاد به آنان می داد و از جانب خود در مسایل شرعی، دادن حکم و فرمان، قبول الهی نظیر خمس و زکات و سهم امام و رد مظالم... به آنان وکالت می داد.

زیر بنای آموزش طلاب

طلاب اینگونه مدارس، معمولا فارغ التحصیلان مکتب خانه ها بودند و در اماکنی که به "مکتبخانه" شهرت داشت هر کودکی در صورت تمایل خانواده اش میتوانست به تحصیل بپردازد اینگونه مکتب خانه ها به دودسته عمومی و خصوصی تقسیم میشد و هر یک از آنها نیز وضعیت، شیوهی تدریس و شهریهی خاصی داشت. دسته ی اول مکتب خانه ها مختص فرزندان اعیان و اشراف و رجال کشوری و لشکری بود که ماهیانه ده قران هم شهریه میگرفتند و دسته ی دوم مکتب خانه های عمومی بود که تقریبا "فرزندان تمام خانواده ها حق تحصیل در آنها را داشتند و به نسبت معروفیت و شهرتشان از ماهی پنج قران تا دو قران شهریه دریافت میداشتند و مکتبدارها که معمولا "آخوند یا ملای محله نیز بودند بعد از آموختن الفبا و مختصری عمه جزء به کودکان آنان را برای خوشنویسی تعلیم میدادند و در سالهای بعد ابتدا جامع المقدمات را که خود شامل چندین کتاب بود و نیز شرح سیوطی، الفیه، شرح نظام شرح حامی (در صرف و نحو) حاشیهی ملا عبدالله، شرح شمسیه (در منطق) و بالاخره گلستان و بوستان سعدی، ناسخ التواریخ و خمسهی نظامی

وقت قرآن زیر گوش، وقت فوائد بامیه
صبحها ریگ زیر گوش ظهر به بعد ترکه و چک
بامبی چار و توسری شش، کف دستی پانزده
پشت ناخن ده و چک سه، کف پائی چل و یک

نمیشد و معمولاً " وقتی دانش آموز تنبلی میکرد
و درس و مشقش را به موقع انجام نمیداد او را
روی زمین خوابانده و پایش را در تسمه‌ی فلک
قرار داده و بعد از آنکه دو نفر دیگر از شاگردان



* اینجا مکتب خانه است و دارند یک کودک

مکتب خانه دو طرف چوب فلک را نگاه میداشتند
مکتب‌دار شروع به زدن ضربه‌های چوب بر کف
پای دانش آموز خاطی میکرد و تنبیهات دیگری
نظیر حبس در سیاهچال، یک پائی ایستادن زیر
آفتاب، کلاه کاغذی بر سر گذاشتن، شن زیر
لاله‌ی گوش گذاشتن، زدن پس گردنی و ... هم
اعمال میشد و به همین جهت اشعاری نیز بر
زبان دانش آموزان جاری بود که نمونه‌هایی از
آنها نیز ثبت و ضبط شده و یکی از آنها چنین
است :

وقت مکتب کف دستی، کف پائی و فلک
سهم بچه توسری، چوب انار، فحش و کتک

باز یگوش را بحکم مکتب‌دار چوب و فلک می‌کند.

نخستین مدرسه جدید

اولین مدرسه‌ای که به سبک اروپائی در تهران
تأسیس گردید مدرسه‌ی دارالفنون بود که در
سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی)
گشایش یافت .

این مدرسه که در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه
به همت صدر اعظم لایق میرزا تقی خان امیرکبیر
و بمنظور وارد کردن علوم و فنون اروپائی به
ایران دائر شد قسمتی از ارک سلطنتی بود که
ساختمان آن در سال ۱۲۶۶ آغاز و در سال

را به مخارج آن تخصیص داد و سالی یکی دوبار نیز شخصا آن را مورد بازدید قرار می داد و سر جلسات امتحان حاضر می شد و کسانی را که از عهده‌ی امتحانات برمی آمدند به حضور می پذیرفت و مورد تشویق و تقدیر قرار می داد و جوایزی برای آنان تعیین می کرد . شاگردان هر رشته دارای لباس متحدالشکل بودند و ناهار را در مدرسه و به هزینه‌ی دولت صرف می کردند و در چند سال اول کمک هزینه‌ی نیز به آنان پرداخت می شد و علاوه بر معلمینی که از اتریش دعوت شده بودند ، عده‌ی ازمستخدمین خارجی سفارتخانه‌ها و نیز تعدادی از فضلا و دانشمندان ایرانی در آنجا تدریس می کردند تا اینکه به سبب دخالت و اعتراض وزیر مختار انگلستان ، دولت ناچار گردید معلمینی از سایر کشورها نیز استخدام کند . هم چنین در این مدرسه گروهی از ایرانیان تحصیل کرده‌ی کشورهای خارجی به عنوان مترجم کادر آموزشی اشتغال به کار داشتند .

تدریجاً بر تعداد رشته‌هایی که در دارالفنون تدریس میگردید افزوده شد تا اینکه سرانجام شعبه‌های طب و جراحی از آن جدا شد و به صورت مدرسه‌ی مستقلی بانام " مدرسه‌ی عالی طب " به ادامه‌ی کار پرداخت و قسمت‌های نظامی نیز از آن منفک گردید و با تجدید سازمانی که در آن به عمل آمد از حالت دانشگاه بودن خارج و شکل مدرسه‌ی متوسطه را به خود گرفت .

این مدرسه که در واقع آن را می توان اولین دانشگاه ایران نیز محسوب داشت دوازده دوره‌ی دانشگاهی را پشت سر گذاشت و مجموعاً یک هزار و یکصد دانشجو از آن فارغ التحصیل شدند که بسیاری از آنان به مقام‌های بالای سیاسی نیز رسیدند .

۱۲۶۷ تقریباً " به اتمام رسید . طرح این بنا را میرزا رضای مهندس باشی ریخت و معمار آن محمد تقی خان معمار باشی (رئیس اداره‌ی بنائی دیوان عالی) بود . ضمناً " جان داوود ، مترجم اول دولت برای استخدام معلم به دربار امپراطور اتریش اعزام گردید و با هیئتی مرکب از هفت نفر معلم برای رشته‌های پیاده نظام ، توپخانه ، مهندسی ، سواره نظام ، طب و جراحی معدن شناسی و داروسازی (و درست چند روزی بعد از عزل امیر کبیر از مقام صدارت) به تهران بازگشت و روز یکشنبه پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ هجری قمری یکصد تن از فرزندان شاه و شاهزادگان ، امرا ، اعیان و رجال که برای تحصیل در این مدرسه انتخاب شده بودند به همراهی میرزا محمد علی خان (وزیر خارجه) نخست به حضور ناصرالدین شاه معرفی شدند و بعد از آن به مدرسه رفتند و در همان روز مدرسه افتتاح شد و فعالیت‌های آموزشی خود را آغاز نمود .

نخستین رئیس مدرسه‌ی دارالفنون عزیزخان سردار کل بود و پس از فوت او محمدخان امیر تومان ماء مور اداره‌ی مدرسه شد و در سال ۱۲۷۴ هجری قمری ریاست مدرسه رسماً " به اعتضاد - السلطنه واگذار گردید .

مدرسه‌ی دارالفنون در ابتدا جزو تشکیلات دربار بود و رئیس آن زیر نظر مستقیم شاه انجام وظیفه می کرد و همواره یکی از شاهزادگان یا رجال عالیرتبه بر آن نظارت داشت . معلمین بانظر شاه منصوب می شدند و برای ورود محصلان جدید به مدرسه ، اجازه‌ی شاه ضروری بود .

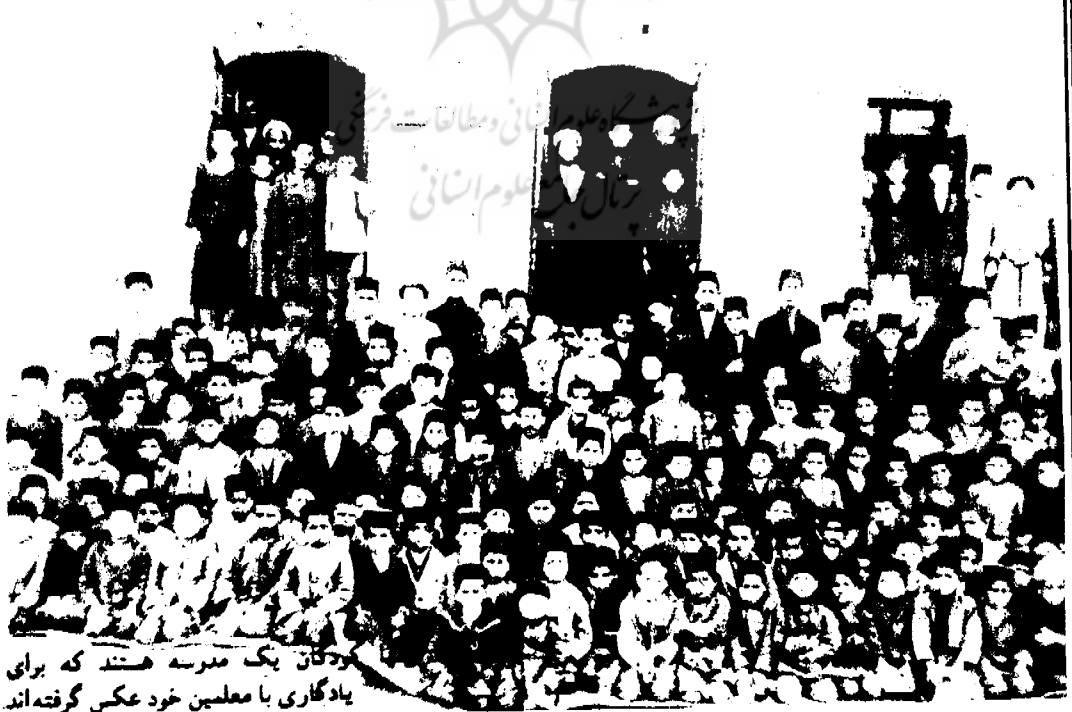
ناصرالدین شاه یکچند توجه خاصی به دارالفنون داشت و مالیات ملائیر و تویسرکان

تحصیل کردهای خارج

تحصیل به خارج از کشور فرستاد و چهار سال بعد، پنج نفر دیگر را به خارجه اعزام داشت. در سال ۱۲۶۰ هجری قمری به موجب دستخط محمد شاه قاجار پنج نفر محصل به پاریس رفتند و مدتی بعد گروه دیگری به فرانسه اعزام شدند که در بین آنان ۴۲ نفر از فارغ التحصیلان دارالفنون نیز دیده می شدند. به تدریج بعضی از اتباع کشور نیز به هزینه خود برای تحصیل به خارج از کشور رفتند و به این ترتیب راه تحصیل در اروپا و به ویژه فرانسه به روی طبقه دانشپژوه باز شد.

در ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲۹ قانونی راجع به اعزام سی دانشجو به اروپا به تصویب مجلس رسید که مقرر می داشت پانزده نفر برای معلمی هشت نفر برای علوم نظامی، دو نفر برای مهندسی راه و ساختمان و پنج نفر برای مدرسه حرف و صنایع و شیمی و فلاحت (کشاورزی)

از آنجا که اشاره کردیم تعدادی از دانش آموختگان کشورهای خارج به کار در دارالفنون اشتغال داشتند ممکن است این توهم برای گروهی از خوانندگان پیش آید که قبل از ایجاد مدرسه در ایران، اعزام محصل به خارج چگونه امکان پذیر بوده است. به همین جهت جادارد در این زمینه توضیح داده شود که: فکر اعزام محصل به خارجه برای فراگرفتن علوم و فنون جدید در اوایل قرن نوزدهم میلادی و در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار و امپراتوری ناپلئون شکل گرفت و بر اثر شکست های ایران از روسیه ابعاد گسترده بی پیدا کرد. در سال ۱۲۲۶ عباس میرزا (نایب السلطنه) چهار نفر را برای



دارالفنون و مقابل حوض آن صف کشیده بودند و شاهزاده علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه (که در آن زمان وزارت علوم را به عهده داشت) مشغول گفتگو با آنان بود کلمه‌ی حوض را به لهجه‌ی فرانسوی و "اوز" تلفظ کرد. اعتضاد - السلطنه از این مسئله شدیداً ناراحت شد و همانجا دستور داد پای صحافی‌اش را به چوب فلک بستند و آنقدر او را زدند تا در زیر ضربات چوب حوض را به طور صحیح تلفظ کرد و به اصطلاح معروف مثل آدم حرف زد!

می‌توانند به اروپا اعزام شوند. قانون دیگری که در اول خرداد ماه ۱۳۰۷ به تصویب مجلس رسید دولت را مکلف کرد که همه ساله عده‌ای محصل برای تحصیل در رشته‌هایی که دولت تعیین می‌کند با کنکور انتخاب و با هزینه‌ی دولت به خارج از کشور اعزام شوند و به موجب قوانین ششم تیر ۱۳۰۸ و دهم اردیبهشت ۱۳۱۱ به دولت اجازه داده شد تا ۲۵ درصد محصلین از بین کسانی که در خارج از کشور مشغول درس خواندن هستند انتخاب شوند.

بازتاب تحصیل در فرنگ



با بازگشت محصلین اعزامی به خارج، فرهنگ حرامزاده‌ای که باب طبع جامعه‌ی آن روز ایران نبود وارد کشور شد و فرنگ رفته‌ها موجد شیوع فرهنگی شدند که تا حدود زیادی نظم مستقر در جامعه را خدشه دار ساخت و در این رابطه داستان‌های زیادی ثبت گوشه و کنار کتاب‌هاست که معروف‌ترین آنها داستان چوب خوردن صحاف باشی است.

صحافی‌اشی یکی از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی دارالفنون بود که در سال ۱۳۲۵ هجری قمری به دستور محمدشاه قاجار به فرنگ اعزام گردید و چون در فن صحافی کتاب مهارتی کسب کرده بود پس از بازگشت به ایران و عرضه هنر خود، به این صفت موصوف شد. این جوان پس از مراجعت به ایران در گفتار خود مرتباً "واژه‌های فرانسوی به کار می‌برد و فارسی را به لهجه‌ی فرانسوی ادا می‌کرد. روزی که وی به اتفاق سایر دانشجویان از فرنگ برگشته در حیاط مدرسه‌ی

سایر مدارس جدید

در سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، با وجودی که مدرسه‌ی دارالفنون به عنوان نخستین دانشگاه ایران افتتاح شد و بعدها به صورت دبیرستان درآمد، اما اقدامات آموزشی در همین حد باقی ماند و دانش‌آموزان دوره‌ی ابتدائی کماکان در مکتب خانه‌ها تحصیل

دروس مدارس ابتدائی جدید عبارت بود از :
قرآن ، شرعیات ، فارسی (که به آن فوائدالادب
می گفتند) دیکته ، حساب ، نصاب (که مقدمه
زبان عربی بود) و هندسه . در کلاس های
متوسطه همین دروس به اضافی فیزیک و شیمی ،
جبر ، مثلثات ، طب ، زبان (فرانسه) و
ریاضیات تدریس می شد . ساعات اول هر روز
مخص درس قرآن بود که بعد از دعای
صبحگاهی و ورود به کلاس انجام می گرفت و بعد
از آن نوبت به تدریس سایر دروس می رسید که
باز هم بنا به تاءخر و تقدم ، عربی مقدم بر
دروس دیگر بود .

می کردند . تا اینکه از ابتدای سلطنت مظفر -
الدین شاه ، به علت آشنا شدن بیشتر مردم با
محیط فرنگستان و رواج افکار جمعی از متمولین
که ضمناً خود را جزو طبقه ی منورالفکر نیز
می دانستند به تاءسیس مدارس ابتدائی و متوسطه
مبادرت کردند و در کار ایجاد مدارس جدید به
سبک اروپائی پیشقدم شدند . از جمله ارفع -
الدوله (سفیر ایران در یکی از کشورهای
خارجی) با سرمایه شخصی اقدام به ایجاد
دبستانی با نام خود نمود که در آن عدهائی
محصل به طور شبانه روزی و رایگان آموزش
می دیدند و حتی لباس و هزینه ی خوراک آنان
نیز از سوی بانی مدرسه تاءمین می شد . میرزا
حسن رشیدیه نیز با سرمایه ی شخصی یک باب
مدرسه به نام خود در تهران تاءسیس کرد و به
دنبال ایجاد اینگونه مدارس که بنیانگذاران آنها
بعضاً از کمک های دولتی نیز برخوردار بودند ،
دولت هم یک باب مدرسه ی فلاحت (کشاورزی)
دایر نمود و وزارت خارجه نیز برای تربیت
ماءمورین سیاسی خود ، با کمک مشیرالدوله و
مؤتمن الملک مدرسه ی مخصوصی ایجاد نمود تا
کسانی که قرار بود به ماءموریت های سیاسی
خارج از کشور اعزام شوند در آن تعلیمات لازم
را ببینند .

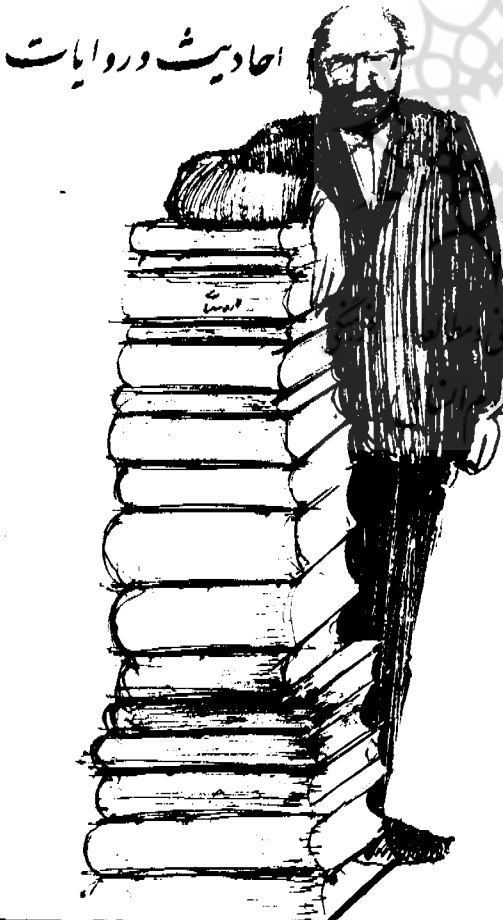
ناصر نجمی متذکر شده است : در مدرسی که
در آن روزگارا تاءسیس شد به علت بارهائی از
عقب افتادگی ها و نبودن معلمین آموخته و
شرایط خاص اجتماعی و مقتضیات دیگر ، از
حیث برنامه ی دروس ، معلمین و کتاب خیلی
ناقص و نامتناسب می نمودند و طرز تدریس و
کتب آنها بسیار قدیمی و کهنه بود .



بقیه از صفحه

من برای غنی تر کردن بحث و ارائه آن
بصورت علمی سعی خواهم داشت نظرات موافق
و مخالف را در نظر گیرم و کورکورانه و جاهلانه
در این رابطه اظهار نظر نکنم . مطالعه در
فهرست منابع به شما نشان خواهد داد که در
مطالعه نظرات گوناگون تا چه حد کوشا بوده ام .
البته این نکته را باید یادآور شوم که این
تحقیق و بررسی از یک مربی و فردی نسبتاً
آگاه به مسائل تربیتی است نتیجتاً آنچه را که
جنبه پزشکی و درمانی دارد از او نمی توان
منوقع بود . در این زمینه باید به اهلش مراجعه
کرد . امیدم این است که این مقالات راهگشای
خوبی برای پدران و مادران ، معلمان و مربیان و
کلا " دوستداران خیر و صلاح انسانها باشد و
بتواند گرهی از مشکل شان را در زمینه لغزشهای
جنسی بگشاید . توفیق از خدا و او بهترین مدد
کار است .

العَافِلُ الصِّمُّ أَحْمَلُ الصِّمِّ لِعَافِلٍ وَ نِمْرُ رُجُومٍ عَافِلٌ نَحْمَلُ لِعَافِلٍ وَنِمْرٌ دَیْکَرٌ نَافِلٌ لِعَافِلٍ



احادیث و روایات

بیست و هفت سال سابقه فرهنگی داشت هنوز هم از کار کردن خسته نشده بود. دائما " در حال تحرک و دوندگی بود جثاش نحیف و لاغر بود. بدردستی و اصالت مشهور بود تعهدش فوق العاده بود کارهایش را براساس واقعیت انجام میداد نیازی به تذکر و راهنمایی نداشت یگانه فرزند ذکورش را در راه انقلاب از دست داده بود. اوهم دنباله رو راه فرزند شهیدش بود کارهایش جنبه جهادی داشت صبح و بعداز ظهر برایش مطرح نبود وظائف خود را با دقت و امان نظر انجام میداد درمقام مدنی که با او همکاری داشتم غذا خوردن او را ندیدم با کمترین مقدار سد جوع اکتفاء میکرد. عاشق کار و دوندگی در مدارس بود در قبال این همه کمالات، معنوی بنظر میرسید کمی حساس است. در موقعیتی از نظر روایت و حدیث اظهار نظر کرده بود وقتی اشتباهش را با او گفته بودند ناراحت شده آنشب تا صبح بیدار مانده بود

باید چنین جملاتی گفته شود؟

اتفاقا مسئول مربوطه همان روز به سرپرست خدمتگزاران اخطار کرده بود که باید از نظر امنیتی از درب داخلی اداره کسی به پارکینگ وارد نشود در همین هنگام سرپرست در حالی که خطابش بلند بود گفت دیگر کسی از درب داخلی اداره بخارج نرود.

شنیدن این جمله و عدم پاسخگویی از طرف سرپرست جرقه بود که بتدریج به شعله ای سوزان تبدیل شده بگوو نگو درگرفت کارمندان که در حال خارج شدن بودند این جملات را میشنیدند مگر من با تونستم؟ شما چرا به من تو میگوئید من حق دارم از تو سوال کنم من خانواده شهید هستم در پاسخ گفته شد منم از خانواده شهداء هستم.

راستی انسان موجود عجیبی است گاهی از در دروازه بیرون نمیرود و گاهی هم از سوزن داخل میشود. آنهمه سوز و عشق و تعهد و ایمان، آن همه علاقمندی و اهتمام در انجام امور آنهمه دوندگی و تلاش اما نحوه ارتباط و برخورد با یک مشکل مبهم چگونه بوده است شاید هم واقعا آن جملات گفته شده اساسا ارتباطی به شخص معهود نداشته است از این گذشته فرضا "هم آن مسائل در باره آن برادر فرهنگی بوده باشد آیا شرط عقل آن نبود که برادر خود رابه احتمال اینکه این جمله مربوط به مانبوده بآرامی از کنار این حادثه رد میشد و اینهمه داد و بیداد و رجز خوانی تحقق نمی یافت. مگر اسلام دستور نمیدهد که هیچگاه مرا و جدال نکنید اگر چه حق با شما باشد" اَتْرِكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا.

خود خوری میکرد چرا در بیان این روایت بمن انتقاد شده است. بالاخره با هر زحمتی بود باو گفته شد که آنچه شما گفته اید طبق روایت دیگری است با شنیدن این جمله کمی آرام شده بود.

آزروز هم مثل روزهای دیگر خسته و کوفته پس از فعالیتهای فراوان با اداره آمده درحوزه فعالیتی خود به فعالیتهای مربوطه پرداخته بود. آخرین لحظات وقت اداری بود برخی از کارمندان در حال رفتن بودند البته عده دیگری هنوز در اطاقهای اداره برتق و فتنق امور مشغول بودند. او نیز همانند دیگران در اداره کاری نداشت عازم بیرون رفتن شد همراهش کس دیگری بود بدوست خود گفت شما اینجا بایستید تا من ماشین را از پارکینگ اداره بیرون آورده با هم حرکت کنیم. برای آوردن ماشین از درب پارکینگ اداره وارد نشده بلکه از درب دیگری که راهروهای اداره به حیاط پارکینگ راه داشت خود را به پارکینگ رسانید همراه او در این هنگام جمله ای از خدمتگزاران شنید که او همیشه چنین است.

وقتی ماشین را از پارکینگ بیرون آورد همراهش باو گفت شما وقتی از آن درب بیرون رفتید در باره شما گفته شد که او همیشه چنین است.

کارمند دلسوز و متعهد و علاقمند برای اینکه سرپرست خدمتگزاران را تربیت کرده به او بفهماند که نباید در غیاب افراد چیزی گفت باو میگوید وقتی من از آن درب بیرون رفتم چنین جمله ای از فردی شنیده شده است چرا



پیامبر بزرگوار میفرمود اگر مردی در کنار دست راست شما بشما توهین کرد اگر در کنار دست چپ شما عذرخواهی کرد شما بلافاصله باید عذر او را بپذیرید.

جدال و بگو و نگو را ترک کن گر چه حق با تو باشد. راستی اگر انسان روحیه سازگاری نداشته باشد زندگی در کاش همیشه تلخ و زهر آگین خواهد بود. علی علیه السلام در یکی از فرمایشات دبیار خود میفرماید:

عاقل دارای دو بخش و جودی است اول تحمل رنج و نازاحتی از دیگران ، دوم برخورداری از روحیه تعافل است. عبارت دیگر علی علیه السلام میفرماید اگر انسانها بخواهند در اجتماع اعم از جامعه یا خانواده زندگی کنند یا باید مزاحمت‌های دیگران را تحمل نموده سازگاری نمایند یا خود را به تعافل زده از کنار حوادث سلامت عبور نمایند.

مربیان و معلمان شایسته و ارزنده در بسیاری از موارد خویشتن را بتغافل می‌زنند و بسیاری از دیدنیها را نادیده و بسیاری از شنیدنیها را ناشنیده میگیرند.

از پیامبر گرامی این حدیث نقل شده است:

إِنَّا مِرَاتُ مَا عَاشَرَ الْأَنْبِيَاءَ بِمَدَارَةِ رَأَةِ النَّاسِ

یعنی بما گروه پیامبران ، به مدارا کردن با مردم و سازگاری با آنان دستور داده شده است در حدیث دیگری پیامبر بزرگوار فرمود: مِدَارَةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرِّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ روحیه سازگاری و تحمل نیمی از ایمان است و سازگاری و رفاقت با مردم نیمی از زندگی است در عبارتی دیگر رسول خدا فرمود: مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ وَإِلَى رَسُولِهِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالرِّفْقِ

بِعِبَادِهِ یعنی هیچ عمل و کرداری بیش پروردگار محبوب تر از ایمان بخدا و سازگاری با مردم نمیباشد پس معلوم میشود که روحیه سازگاری پس از ایمان بخدا از بالاترین منزلت ها برخوردار است.

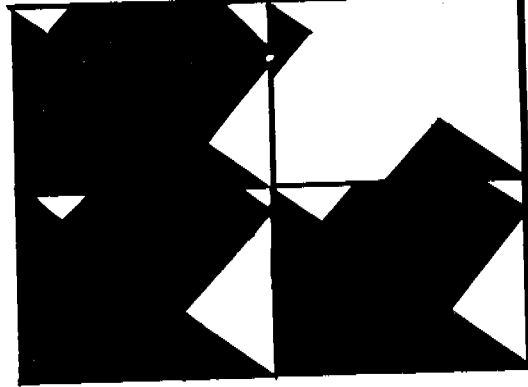
در مورد دیگری پیامبر اسلام فرمود: اعْقَلِ النَّاسَ أَشَدُّ هُمْ مِدَارَةُ لِلنَّاسِ وَأَدْلُ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ عَاقِلَتَرِينَ مردم کسی است که بیشتر و کاملتر با دیگران سازگار باشد و ذلیلترین و پستترین مردم کسی است که بدیگران توهین نماید. در پایان باید توجه داشت که اساساً زندگی دارای دشواری‌های است و انسان هایی که می‌خواهند زندگی کنند بطور قطع و یقین باید از روحیه سازگاری برخوردار باشند تا بتوانند بزندگی ادامه دهند.

افرادی که از روحیه سازگاری برخوردار نیستند نمی‌توانند با دیگران بسازند بطور قطع و یقین اینگونه افراد حتی با خودشان نیز نمی‌توانند سازگاری داشته باشند دائماً بخودشان ایراد گرفته لعن و نفرین خواهند فرستاد.

درخاتمه نشانه عقل و خردمندی روحیه تحمل و سازگاری است و نباید فراموش کنیم که در متن زندگی در موارد بسیاری باید خود را به غفلت زده بخویشتن بقبولانیم که با ما نبوده و ما ندیده و نشده‌ایم و هیچگاه فراموش نکنیم که علی علیه السلام فرمود عاقل نیمی از وجودش تحمل کردن است و بخش دیگرش خود را به تعافل زدن است.

راستی اگر در خانواده‌ها همین روایت پتتهائی پیاده میشد بطور قطع بسیاری از جنگ و جدال و نزاع های خانوادگی برطرف شده زندگی درکام اعضاء خانواده شیرین و گوارا میگردد.

من مربی است که نمی‌توانم زبان و منطق او را درک بکنم و از طریق زبان و منطق او با وی مکالمه بکنم. این گناه کودک نیست و لذا می‌بینیم کسانی که به کشف و شناخت این منطق موفق شده‌اند بهتر توانسته‌اند زبان خاص مکالمه را با ایشان بدست بیاورند و خیلی بهتر توانسته‌اند روی کودکان تأثیر بگذارند. با آنها باب مکالمه را برقرار بکنند والا امروز نمی‌شود



آزادی در تعلیم و تربیت

معنقد بود که کودکان چیزی نمی‌فهمند. کودکان بسیار خوب چیزی می‌فهمند. تجربه‌ای که من خودم داشتم. کودک دوسه ماهه‌ی من وقتی که پای تلویزیون می‌نشست فیلمهای کارتونی را از فیلمهای غیر کارتونی بخوبی تشخیص میداد و چنان در برابر فیلمهای کارتونی جذب میشد که به حرکت و تفلا می‌افتاد و با شادی او مشخص بود که فیلم کارتونی را بخوبی از سایر برنامه‌ها تشخیص میدهد. او نسبت به فیلم زنده بی‌تفاوت بود و این نشان میدهد که از طریق فیلم کارتونی در واقع زبان مکالمه را برقرار میتوان کرد. بنابراین کودکان راه‌های یادگیری ویژه‌ای دارند و راه ویژه‌ای برای مکالمه با ایشان وجود دارد و این ناتوانی ماست که نمی‌توانیم آن راه‌ها را کشف بکنیم و اگر تلاش کنیم و بتوانیم با آنها باب مکالمه را برقرار کنیم بسیار خوب و منطقی منتها

مساله سوم بعنوان یکی از مبانی آزاد تعلیم و تربیت مساله‌ی استقلال شخصیت افراد است. استقلال فردی افراد است. یعنی نحوه برخورد من مربی با دانش آموزم، یا کودکم، با این آگاهی می‌باشد که من با یک انسان مستقلی روبرو هستم، با یک فردی روبرو هستم که برای خودش منطق و دنیائی دارد و برای خودش معیارهایی دارد و هرچند معیارها و منطق و دیدگاه او با معیارها و منطق و دیدگاه من یکسان نباشد. کودکان که مناسبانه در جوامع ما خوب شناخته نشده‌اند، آنها را موجوداتی فرض می‌کردند که اهل منطق و معیار نیستند و اهل شیطنت هستند. این در واقع یک برخورد غلطی بوده که نسبت به کودک وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. کودک برای خودش یک دنیائی است که زبان خاصی دارد و این ناتوانی

تربیت بایست پذیرفت، حالا براساس این مبنای، یا احیانا " مبنای دیگری که ممکن است وجود داشته باشد. ما به یک نظام آزاد تعلیم و تربیت معتقد هستیم که در آن کودک و نوجوان در چهارچوب احترامی که به شخصیتش گذاشته میشود براساس تفاوت‌های فردی و استعدادهایی که در او وجود دارد و براساس انگیزه‌های سالمی که در وجود او رشد می‌کند، به او میدان داده شود و بتواند آزادانه انتخاب بکند و یاد بگیرد خوب این کافی نیست. این در واقع مبنای مساله هست. باید دید لوازم این کار چیست؟ یعنی درجه شرايطی است که این طرح‌ها موفق میشود. آیا کافی است که از فردا بگوئیم که کودکان آزاد هستند و خودشان بروند هرچه می‌خواهند یاد بگیرند؟ نه چنین مبنای را در کنار لوازم و شرایطش باید گذارد و نظامی ساخت که امکان توفیق داشته باشد و آزادی را تأمین بکند. از این لوازم یکی تناسب آزادی و رشد شخصیت افراد است. یعنی آنقدر از اینطرف نرویم که از عقب بیفتیم و بگوئیم که باید کودکان آزاد باشند و هیچ نوع چهارچوب انضباطی، درسی و تربیتی وجود نداشته باشد. نه مسلماً یک تناسبی بین میزان آزادی که شما به افراد می‌دهید و رشد شخصیت افراد وجود داشته باشد. تجربه‌ای که ما الان در دوران بعد از انقلاب داریم انجام می‌دهیم در واقع تاءید کننده همین مساله هست. ملت ما سالها و سالها تحت یک نظام سلطه و دیکتاتوری قرار داشته‌است مثل اینکه انسانها را در یک قفس کرده باشید و درها را بسته باشید. چگونه زمانی که از قفس بیرون می‌آیند، می‌جهند پرواز میکنند و سراز یا نمی‌شناسند، ملت ما هم پس از سالها

بامنطق کودکانه‌ی خود بیان می‌توانیم با آنها مکالمه و گفتگو کنیم.

بنابراین مبنای سوم در آزادی تعلیم و تربیت احترام به استقلال آن کودک و دانش آموزی است که شما با او می‌خواهید کار تربیتی بکنید یعنی او را بعنوان موجودی مستقل احترام بگذارید و معیارها و ارزشها و ساخت روانی و شخصیتی اش را درک کرده با تمام وجود به او احترام بگذاریم. یک بیمار روانی وقتی پیش یک روانکاو میرود این روانکاو چه نوع برخوردی با بیمار دارد. اگر با او بد رفتاری بکند یا به سلیقه‌ی روانکاو رفتار نکند آیا روانکاو حق دارد بلند شود و توهین بکند وی را تنبیه بدنی بکند؟ نه این در واقع یک انسانی است اما یک انسانی نامتعادل و آنرمال و این وظیفه‌ی روانکاو است که دردهای او را بفهمد و کشفش بکند و شخصیت او را بازسازی نماید. نقش معلم هم همین است که در واقع به شاگردش با تمام وجود احترام بگذارد. حتی اگر نقصان‌ها و کمبودهایی دارد، باز هم بوی احترام بگذارد، نه بدین معنی که نقصانها و کمبودهای او را نادیده بگیرد بلکه با این معنی که این واقعیت را بپذیرد که ریشه‌ها و علل و عواملی وجود داشتند که این کمبودها در کودک مزبور بوجود آمده است و من برای اینکه به او کمک بکنم باید زبان مکالمه را با او برقرار نمایم باید ریشه‌یابی بکنم که این مشکلات و کمبودهایی که در او بوجود آمده چه ریشه‌هایی داشته و دارد تا آنگاه بتوانم با کمک خود این کودک مشکل او را حل بکنم. پس مسئله استقلال شخصیت افراد و احترام یاد دهنده به آن فرد به عنوان یک شخصیت مستقل باز یک مبنای دیگری هست که در آزادی یادگیری و تعلیم و

توجه ندارند، به وظایف شهروندی خودشان متعهد نیستند. به وظایف اداری خودشان تعهد ندارند. این بیکاریهایی که در ادارات ما الان وجود دارد ناشی از چیست، ناشی از همین عدم رشد و تعهد کافی نسبت به انقلاب و نسبت به اینستکه من بایستی درسازندگی جامعهی خودم موثر باشم و نمی دانم که از آزادی بدست آمده چگونه استفاده بکنم، بنابراین این پدیده را در جامعهی خودمان می توانیم مطالعه کنیم که ببینیم ریشهی مساله کجاست خواهیم دید که از آنجا که ما همیشه تحت سلطه و زور و دیکتاتوری بوده ایم، شخصیتها مان آن جور که باید و شاید رشد نیافته است. هنوز انسانهایی نشده ایم که اگر کار می کنیم از روی انگیزه انجام کار، کار بکنیم. از ترس تنبیه کار می کنیم. برای پاداش است که کار می کنیم. برای خوش آمدن دیگران هست که کار می کنیم. به آن انگیزه های والا نرسیده ایم. یعنی درصد کسانی که رسیده اند کم هستند. که اگر کاری می کنند نه برای پاداش و نه از روی ترس و با خودخواهی باشد بلکه صرفاً " برای رضای خدا برای نفس کار و اینکه من انسان هستم و باید رسالت انسانی خودم را انجام بدهم. از روی انگیزه های مادی کمتر کار می کنم ولی بایستی در این جهت حرکت کرد، یعنی ریشهی مشکل اینجاست و باید ریشه را شناخت و به این ریشه حمله کرد و شرایطی را بوجود آورد که انگیزه های مادی ما به انگیزه های انسانی تر و والاتری تغییر یابد. شخصیت ما رشد کند. به ارزشهای پائین تر نیندیشیم، بلکه به انگیزه های انسانی تر و بالاتر فکر بکنیم. بنابراین این را نمیشود منکر شد که یک رابطه مستقیمی باید بین آزادی و رشد شخصیت انسانها وجود داشته باشد. بطور

دیکتاتوری شیوه استفاده از آزادی را نیاموخته است. همه نظامهای پیشین برهم خورده است یا بدانها اعتقاد و ایمان نیست و نظام منسجم جدیدی هم بوجود نیامده است گوئی همه در خلاء رها شده اند. یعنی اگر در گذشته کسی درست رانندگی میکرد و مقررات راهنمایی را رعایت میکرد در واقع از روی ترس از جریمه های پانصد تومانی و تنبیه های آقای افسر راهنمایی و توهینهای او بود. الان یکمرتبه قفسها باز شده است و مردم به محیطی آزاد پاگذارند. لذا می بینند که هنوز ظرفیت و رشد لازم را ندارند که از این آزادی حسن استفاده را بکنند. البته این به این معنایست که بگوئیم دیکتاتوری باید دو باره باز گردد. نه. این یک پدیده ای است که ما از نظر روانشناسی می توانیم مطالعه کنیم ببینیم که چرا انسان هایی که خودشان انقلاب



کردند و خودشان را آزاد کردند، حالا به یک مساله کوچک ترافیک و رعایت مقررات راهنمایی

اخص در زمینه‌ی تعلیم و تربیت هم همینجور است یعنی بایست رابطه مستقیمی بین آزادی تعلیم و تربیت و درجه و میزان رشد شخصیت کودکان وجود داشته باشد شما بهر شاگردی نمی‌توانید بگوئید برو هرکاری دلت می‌خواهد بکن بلکه می‌بینید که تنها بعضی از کودکان به این درجه رسیده‌اند که اگر به او بگوئیم برو خودت توی این کتابخانه هرکاری دلت می‌خواهد بکن ، او از وقتش حسن استفاده را میکند و از امکانات بجا و درست استفاده می‌کند و سوءاستفاده از این آزادی نمی‌نماید .

در رشد اخلاقی کودکان وقتی که از نظر روانشناسی اخلاق مورد بررسی قرار میگیرد درست بهمین نکته توجه هست اینکه تنبیه بطور کلی بد است . من شخصا با این مخالف هستم و معتقد نیستم که تنبیه به طور کلی در تعلیم و تربیت یک چیز منفوری است . پاداش بطور کلی در تعلیم و تربیت یک چیز منفوری است ، نه من معتقد هستم که تنبیه در جای خودش و در زمان خودش وسیله‌ایست برای اینکه فردی را در جهت رشد اخلاقی حرکت بدهد منتها این عدم توانائی و درک ماست که بی‌جا این وسیله را مصرف می‌کنیم و تنبیه را بجا و بموقع انجام نمی‌دهیم . جائی که بایست تشویق کرد تنبیه می‌کنیم . جائی که باید از انگیزه‌های والا تری استفاده کرد ، از انگیزه‌هایی پست تر استفاده می‌کنیم . در حالیکه در روانشناسی اخلاقی این مساله مطرح است که رشد اخلاقی انسان مراحل دارد و در یک مراحل پائین‌تر تنها عاملی که میتواند باعث شود که یک کودک معیارهای اخلاقی را رعایت کند

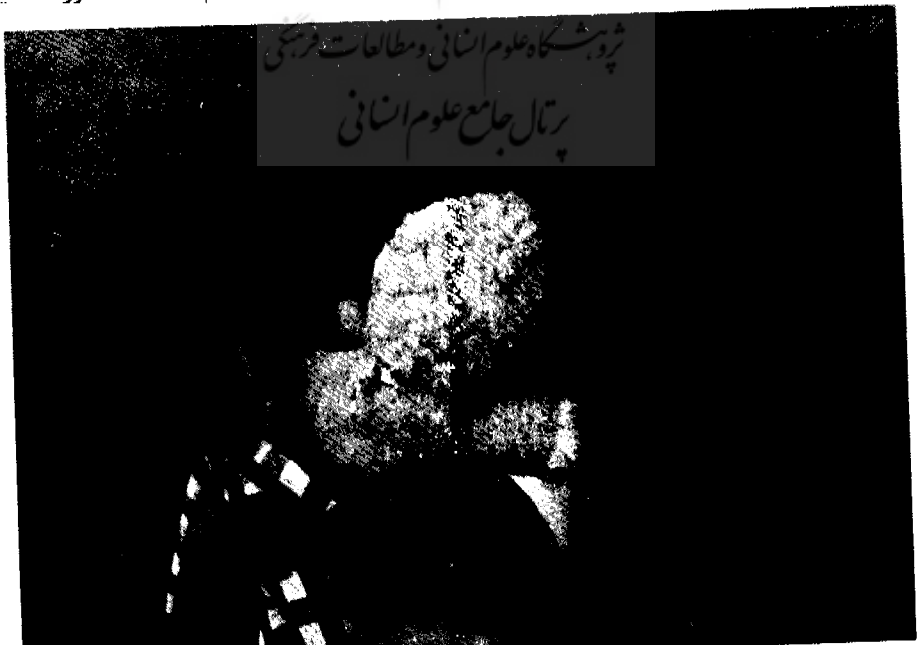
ترس از تنبیه است . بعداً " مساله‌ی خود - خواهیها مطرح میشود ، بعداً " مساله‌ی قانون و همین جور تا بالا ، تاجائی که آن ارزشهای انسانی و اینکه چون من انسان هستم باید اینکار را بکنم و اینکار را نکنم مطرح میشود . اگر ما به تناسب و به موقع از این روشها استفاده کنیم ، آنموقع است که می‌توانیم موفق باشیم ولی باید در استفاده از یک روش جامد و متعصب نباشیم و رسوب نکنیم و اصلت را به آن روش ندهیم بلکه همواره آن نهایت امر را در نظر داشته باشیم که رسیدن به آزادی مطلق هست و رسیدن به آنجائی است که اگر کسی کار اخلاقی میکند و ارزشهای اخلاقی را احترام میگذارد بر اساس اعتقاد و ایمانش به آن ارزشها باشد نه از روی ترس و تنبیه . یعنی مربی باید که هدف نهائی و نقطه غائی را همواره در نظر داشته باشد و بداند که کودک را به چه سمتی دارد حرکت و رشد میدهد . ولی در زمان و موقع خودش از روشهای مختلف استفاده کند . بنابراین آنچه که من می‌خواستم در این شرط اول بگویم این بود که باید یک تناسبی بین آزادی و رشد شخصیت افراد همواره برقرار باشد .

یک حدیثی هست از امام صادق (ع) که میفرمایند : " دع اینک یلعب سبع سنین و یودب سبع سنین و الزمه نفسک سبع سنین " یعنی واگذار بچمات را که هفت سال بازی کند و هفت سال تادیب شود و هفت سال هم خودش راملازم او قراریده صرف نظر از اینکه لغت هفت سال که در اینجا استفاده شده و ممکن است در جوامع مختلف فرق کند و شاید روی عدد آن اصرار داشت . این طبقه بندی از نظر روانشناسی رشد خیلی جالب است و مربوط میشود به بحثی که ما داریم . یعنی لوازم و شرایط این آزادی که ما

را در اختیارشان گذاشت و نظاره کرد. همینکه کودک در رابطه با آن چیز خاص وجود دارد، مری نباید دخالت بکند فقط نظاره میکند که ببیند کودک چه کار انجام میدهد. همین که علاقه‌ی خودش را انتخاب کرد، مری یادداشت میکند و می‌فهمد که به این چیز خاص علاقه دارد. در ظرف چند سال اول (هفت سال اول) در طی این بازی‌ها و این تجربه‌های طبیعی که این کودک میکند می‌تواند کم کم خودش را نشان دهد، می‌تواند در واقع استعدادهایی را که در وجودش هست بروز بدهد.

مرحله دوم مرحله تادیب است. یعنی حالا مری کودک را شناخته، استعدادها و علاقش را کشف کرده، می‌آید و به کودک جهت و نظام میدهد، یعنی اگر بنا باشد معلومات نامنظم و شکل نیافته باشد کار جهت‌دار و مثبتی انجام نگرفته است. حالا وظیفه مری این است که پس از کشف این علائق و استعدادها به آنها جهت و شکل و نظام بدهد. دوره تادیب در

می‌خواهیم به کودکان و نوجوانان در تعلیم و تربیت بدهیم که در هر مرحله‌ی بایستی بسا کودک بنوعی رفتار کرد و تناسب بین آزادی و رشد شخصیت او را رعایت کرد. در این حد است که می‌گوید هفت سال بگذارید بچه‌ها بازی کنند البته بازی کنند نه باین معنا که آنها را رها کنید و بروید دنبال کار خودتان. نه، یعنی کلیه‌ی آن وسائل و امکانات و تجربه‌هایی را که برای کودک لازم و ضروری است فراهم سازید تا استعدادهای ایشان شکوفا شود و مری بتواند آن ظرافت و ریزه‌کاری‌های شخصیتی رشد که در وجود کودک هست بشناسد. بنابراین معنی روایت اینست که بگذارید بچه‌ها در حین این تجربه‌ها هفت سال بازی بکنند و مناسبانه این زمینه خالی است که غری‌ها از ماجلو ترند. بنابراین باید امکانات و وسائل و شرایط و تجربه‌های لازم را برای رشد بچه‌ها ایجاد کرد و بچه را آزاد گذارد تا باین وسائل بازی بکنند. انواع و اقسام اسباب بازی



برای فرد داشت و به او کمک کرد .

یک آزمایشی بود در روانشناسی تربیتی که سه تا کودک را میگرفتند و چشمهای اینها را می بستند و بعد یک مقادیر مکعب و مستطیل و ابعاد هندسی اینها می گذاشتند که بصورت قطعات چوبی بریده شده بود . مربی کودک اولی - البته کودکان از نظر استعداد و هوش در یک سطح بودند - مرتباً با تحکم میگفت این را بسچین روی آن و تا می آمد کودک این کار را بکند میگفت ، اینور بچین ، آنور بچین . تا بلکه با فرمانهای او کودک بتواند قطعات را روی هم بسازد . او آنقدر فرمان میداد و در کار کودک دخالت میکرد که کودک به اشتباه و سر - گیجه می افتاد و نمی توانست ستون را بسازد . نفر دوم را آزاد می گذاشت و کاری به کار او نداشت و میگفت بچین بیا بالا ، وهم نمی توانست کاری بکند ، زیرا نمی دید و احتیاج به راهنمایی داشت . نفر سوم را راهنمایی می کرد . درعین حفظ استقلال آن فرد درعین اینکه به او احترام می گذاشت که خودش کار خودش را بکند ولی اگر درجائی احتیاج به تذکر داشت احتیاج به راهنمایی داشت ، احتیاج به راهنمایی داشت آنجا ها راهنمایی میکرد . واین آزمایش نشان میداد آن کودک سوم از همه بهتر کارش را می تواند انجام دهد . بنابراین یکی از لوازم آزادی تعلیم و تربیت این است که شما امکان تجربه و انتخاب به کودک خودتان بدهید . یعنی بگذارید که کودک تجربه بکند چیزهای مختلف را و بهترین را انتخاب بکند و شما ناظر باشید و راهنما باشید . شما لقمه دردهان بچه نگذارید .

واقع شروع میشود . در این دوره نادیب در واقع معلم می آید روی یک روال خاصی و یک نظام خاصی به کودک کمک میکند که بتواند به علائق و تجربه های خود جهت بدهد و با استفاده از یک نظام سیستماتیک و منظم استعداد هایش را در جهت تربیت یک شخصیت متعادل و کارآمد از قوه به فعل درآورد ، پس در این مرحله دوم نظارتی از طرف مربی بر کودک وجود دارد و مربی برای کودک برنامه ریزی میکند .

مرحله سوم ، مرحله ملازمت است . در یک تعبیر دیگر مرحله وزارت است . در یک حدیث دیگر هست که مرحله سوم کودک وزیر است . یعنی تو در این مرحله مشاور او هستی . خودت را در اختیار کودک قرار میدهی ، و دورادور او را راهنمایی میکنی . میگذاری خودش کار خودش را انجام بدهد دیگر دوران استقلال آن فرداست . دیگر در مرحله سوم تو نبایستی که بگوئی این کار را بکن و این کار را نکن ، فقط بایستی ببینی که در چه مواردی احتمالاً این کودک دچار اشتباه میشود . به او تذکر بدهی ، بگذاری که از حالا به بعد خودش آقای خودش باشد . خودش بتواند خودش را اداره بکند . بر خلاف روشهای تربیتی موجود در جامعه ما که طرف چهل ، پنجاه سالش است هنوز پدر و مادرش برایش تصمیم میگیرند ، میگویند تو باید این کار را بکنی . از ابتدای کودکی باید این استقلال کودک را در نظر داشت . منتها در هر مرحله ای به تناسب رشدش به او استقلال داد . وقتی به مرحله سوم میرسیم ، در آنجا بایستی که این استقلال را در شکل کامل آن تأمین کرد در نهایت فقط جنبه ای مشورتی و شور





برای کودک تامین نماید. که همین مثالی راکه از تجربه روانشناسی زدم در واقع مربوط به همین بود پس در این رابطه خاص باید به این معتقد بود که نقش مربی همواره این باید باشد که در عین اینکه آن مرحله نهائی راکه آزادی تعلیم و تربیت و آزادی کامل کودک است در نظر دارد در عین حال به تناسب رشد ذهنی و شخصیتی کودک، تاکتیکها و روشهایی را استفاده میکند که متناسب با مرحلهی خاص رشد کودک باشد ولی در استفاده از یک شیوه و روش جامد نشود و رسوب نکند بطوریکه تنها از یک روش که احیاناً "متناسب با یک مرحله خاصی از رشد او بوده است استفاده کند. مربی باید به تناسب رشد، روشها و تاکتیکهایش را تغییر بدهد. حالا با توجه به این مقدمات که در واقع تعریفی بود از آزادی در تعلیم و تربیت فقط یکی، دونگته که لازم است من تذکر بدهم این دونگته یکی همین

در مساله ی ساده غذا خوردن بچهها، بعضی از پدر و مادرها می خواهند قاشق را خود بچمگیرند و غذا بخورد. این می خواهد تربیتش کند و کمکش بکند ولی دارد راه اشتباهی را می پیماید. بگذارید از همان روزهای اول اشتباه بکند، بریزد، تایاد بگیرد. توفقط راهنمایی اش بکن، کمکش بکن تا بتواند بخوبی این کار را انجام دهد. پس یکی از لوازم استقرار آزادی در تعلیم و تربیت این است که شما بتوانید امکانات و شرایط محیطی را برای کودک فراهم بکنید تا او بتواند آن چیزی را که بهتر به ذوقها و توانائی هایش می خورد انتخاب کند و بتواند در آن جهت رشد نماید و نکته ی سوم رابطهای مربی و مربا بود. رابطه کودک و آموزش دهنده که چه نوع رابطه ای با کودک برقرار بکند تا اینکه بتواند حداکثر یادگیری را در آن آزادی

است و طلبگی را بدون چشمداشت به مدرک میبیدید و کاملاً "آزاد است که استاد خودش را انتخاب کند؛ در انتخاب درسش آزادی دارد و هیچ فشاری در پشتش نیست تا حتماً درس خاصی را بخواند و امتحان خاصی را بدهد و یا زمان خاصی را بدان درس بپردازد، نظام جدیدی را در آموزش و پرورش بنا نهمیم. اینها در واقع یک شکوه و عظمتی است که در این نظام دیده میشود و من امیدوارم که بتوانیم از چنین سابقه‌ی سنتی و تاریخی که داریم، حداکثر استفاده را در برقراری آزادی تعلیم و تربیت انجام بدهیم.

نهضتی است که در اروپا (کشورهای غربی) بوجود آمده برای آزاد کردن تعلیم و تربیت از نظامهای پیچیده و این چار چوب های خشک و منجمد که خوب البته موفق بودند، هرچند اشتباههایشان را نباید نادیده گرفت. در زمینه نمره که اخیراً در کشورهای غربی مخصوصاً در دانشگاهها مرسوم شده است دادن نمره‌ی قبولی است یعنی دیگر نیائیم و نمرات، الف و ب و ج و د بدهیم. البته این هم خودش مرحله‌ی بی بوده است برای نجات پیدا کردن از یک تاسیست. که در جای خودش خیلی خوب بود ولی حتی از این فراتر رفته اند گفته‌اند اصلاً دیگر طبقه بندی نمی‌خواهد. یکی یا قبول میشود یا مردود میشود، لذا در برخی از دانشگاهها یا برخی از دروس رانمره‌ی قبولی یا مردودی میدهند. در هر صورت نهضتی وجود دارد در غرب برای آزاد کردن تعلیم و تربیت، باین صورت که نظام واحدی در دانشگاهها بوجود آمده است، که دانشجویان بر اساس علاقهای خودشان واحد انتخاب میکنند و در دبستانها و دبیرستانها نیز این را سرایت داده اند. حتی در دبستانها و دبیرستانها کودکان خودشان واحدهایشان را انتخاب می‌کنند. دیگر آنطور نیست که کودکان همه درسها را به اجبار بگیرند اینها در واقع پدیده‌های جدیدی است در جهت آزادی در تعیین مرز بیست و خوشبختانه تجربه‌ی بسیار با شکوه ما در حوزه های علمیه همانطور که توضیح داده شد می‌تواند مبنایی برای این گرایش باشد که بتوانیم بر اساس آن نظام تحصیلی کشور خود را بازسازی بکنیم و همانطور که در حوزه های علمیه، شاگرد در انتخاب سرنوشت خود و حرفه‌ی خویش آزاد

بقیه از صفحه ۱۵

لَا يَخْفَى عَلَيْنَا أَمَّنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ

بِأَنِّي إِذَا نَزَمْتُ الْقَيْمَةَ أَعْلَمُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَنَّا

تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

(۱۴) زحرف ۲۳ قدرهم يَخْوُصُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى

۸۲

يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي كَانُوا وَعَدُودًا

(۱۵) نهج الفصاحة ۱۹۶۷ عَلَيْنَكَ بِحَسَنِ الْخَلْقِ وَ

طَوْلِ الصَّيِّتِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَحَمَّلَ

الْخَلِيقُ بِمِثْلِهَا

(۱۶) نهج البلاغه صفحه ۱۲۷۲